

## نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در شکل‌گیری طالبان در افغانستان

(با تأکید بر نقش آمریکا در شکل‌گیری، توافق سیاسی و به قدرت رساندن دوباره گروه طالبان)

□ عبدالحکیم محمدی (کازمی) \*

### چکیده

با وجود حمایت بیش از ۵۰ کشور جهان از ارتش دولت قبلی افغانستان، چطور شد که به یکباره طالبانی که به لحاظ کمیت، کمتر از یک سوم ارتش افغانستان بودند، در مدت کوتاهی بر آنها غلبه یافته و در سراسر این کشور حاکمیت یافتند.

معلومات و داده‌های میدانی منازعه‌ی افغانستان نشان می‌دهد که طالبان افغانستان را با جنگ تصرف نکرده است و توده مردم نیز تمایل به بازگشت آنها نداشته‌اند، تا طالبان بتوانند بر مبنای اقبال عامه، قدرت را تصرف کرده باشند. شواهد فراوانی وجود دارد، که این گروه توسط دست‌های پنهانی به قدرت رسیده‌اند، که حتی برای خود شان نیز قابل باور نبوده است.

روش ما در این تحقیق، «تفهیمی» و سنجش کنش‌های عمومی بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای و معلومات میدانی (مشاهده) است. هدف آن است که علل این تغییرات سریع و نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای در آن و همچنین شکل‌گیری گروه طالبان به شکل بی‌طرفانه‌ای کاویده شود، تا در راستای سیاست‌های عدالت‌خواهانه، ایجاد نظام پایدار و با ثبات منطقه‌ای با مشارکت همه‌ی اقوام و مذاهب کشور، مورد استفاده‌ی طرفهای درگیر این بحران دیرپا قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: نقش، قدرت سیاسی، قدرت‌های فرامنطقه‌ای، گروه طالبان و افغانستان.

## مقدمه

دخالت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در افغانستان سابقه‌ی چند قرنه دارد. جریانهای سیاسی و عناصر قومی حاکم در این کشور معمولاً با دخالت قدرت‌های خارجی و همسویی آنها به حکومت رسیده‌اند و گویا تاریخ سیاسی این کشور با معامله در خارج، رقم خورده و هستی سیاسی آن را با دخالت بیگانگان آراسته‌اند. پای ایالات متحده‌ی آمریکا نیز بعد از جنگ جهانی دوم، بر مبنای نظریه‌ی ژئوپلیتیک «هارتلند» در افغانستان کشیده شده است. استراتژیست معروف آمریکایی «ژبیگنیو برژینسکی» بر خلاف روایت‌های رسمی، کمک‌های آمریکا به مجاهدین افغانستان را در ۳ ژوئیه ۱۹۷۹ میلادی، یعنی قبل از تجاوز شوروی سابق به افغانستان، دانسته است. در حالیکه روایت‌های رسمی، کمک‌های آمریکا را بعد از تجاوز شوروی‌ها قلمداد کرده‌اند. این تفاوت، نشان می‌دهد که بهانه تجاوز شوروی، برای دخالت آمریکا در افغانستان، فریبی بیش نیست و آمریکا پیش از آن در افغانستان دخالت داشته است. (ارجمند و دیگران، ۱۳۹۴؛ ۵۲-۳۳).

کودتای جناح موسوم به خلق در ۱۹۷۸ میلادی، گذشته از آنکه زمینه‌های تجاوز آشکار شوروی را فراهم کرد، باعث تغییرات سرنوشت‌سازی در روابط ایالات متحده‌ی آمریکا با پاکستان نیز شد. زیرا یک سال قبل از آن در ۱۹۷۷ میلادی، آمریکا به دلیل وضعیت حقوق بشر و به دار آویختن ذوالفقار علی بوتو نخست وزیر وقت و هم‌چنین فعالیت‌های هسته‌ای و تولید سلاح‌های اتمی، توسط پاکستان در صدد مجازات آن کشور بود. اما دو تحول انقلاب اسلامی ایران و فروپاشی نظام سلطنتی و هم‌چنین کودتای هفتم ثور در کابل، سبب گردید تا آمریکا سیاست خود در قبال پاکستان را تغییر دهد و کمک‌های اقتصادی و نظامی به رژیم کودتایی «ضیاءالحق» را از سر بگیرد و نظامیان پاکستان بعد از اسرائیل و مصر به سومین کشور دریافت‌کننده‌ی کمک‌های ویژه‌ای آمریکا تبدیل گردد. (کوردویز و هاریسون، ۱۳۷۹: ۱۶۵).

به باور اغلب کارشناسان سیاسی، ایالات متحده‌ی آمریکا با هدف انتقام از شکست خود در ویتنام که عامل آن روس‌ها بودند، در افغانستان می‌خواستند انتقام سختی از آنان بگیرند و

در این راستا مثلث پاکستان، عربستان و آمریکا در منطقه شکل گرفتند، که هسته‌های اصلی «افراطی‌گری» را در منطقه در رقابت و جنگی که محور آن نزاع «ایدئولوژیک» امپریالیزم و سوسیالیزم بود، به وجود آوردند، جنگ ایدئولوژیک که در نهایت به شکست سوسیالیزم و کمونیزم انجامید و روسها از افغانستان در ۱۹۸۷م بیرون شدند. اما پس از آن در پاکستان نوبنیادگرایانی که مایه‌ی روستایی و قبیله‌ای داشتند و صرفاً در بدل پول‌های گزافی که از سوی اعراب برای آنها داده می‌شد، برای جنگ نیابتی و مقابله با مجاهدین در افغانستان، توسط همان مثلث استراتژیک آمریکا، عربستان و پاکستان، آموزش نظامی می‌دیدند و همین نیروهای ایدئولوژیک و افراطی، در ۱۹۹۶ میلادی، با دخالت آشکار ارتش پاکستان، برای سرنگونی دولت مجاهدین، به نام گروه طالبان ابتدا از قندهار در جنوب افغانستان سر برآوردند و سپس به سرعت کابل را تصرف کردند. (جیوستوزی، ۱۳۸۶؛ ۲۷۸-۲۶۷).

## تبیین مفاهیم کلیدی

### ۱. نقش

نقش معادل انگلیسی «رول» (Role) عبارت است از رفتاری که دیگران و اجتماع از فردی که دارای پایگاه اجتماعی معینی می‌باشد، انتظار دارند. (کوئن، ۱۳۸۴: ۸۶-۸۳). «نقش» اجتماعی همواره با «پایگاه» اجتماعی مرتبط است. مثلاً فردی که جایگاه و پایگاه مهم مثل «استاد دانشگاه» را احراز کرده باشد، به شکل طبیعی دیگران از او رفتاری در حد و شان یک استاد دانشگاه را توقع دارند. یا مثلاً انتظار افراد جامعه از یک روحانی، نقش ارشادی او در جامعه می‌باشد. زیرا بر مسند و جایگاه «روحانیت» و مرجعیت مذهبی نشسته است. بنابراین، نقش اجتماعی (Social Role) - به معنی برآورده کردن انتظارات اعضاء گروه اجتماعی و یا به معنی چگونگی عمل کردن به «هنجارها» در یک موقعیت اجتماعی است. استفاده و به کار بردن واژه‌ی «نقش» یا همان «رول» به زبان انگلیسی، برای اولین بار به دانشمندان آمریکایی مانند «مید» و «لینتون» (Mead and Linton) بر می‌گردد که در آثار

خود به کار برده‌اند، و سپس دانشمند آلمانی، «داهرندورف» (Dahrendorf) (در آثار و کارهای علمی خود از آن استفاده کرده است. (رفیع‌پور، ۱۳۸۲: ۴۱۴).

نقش‌ها به «الگو»، «مرجع»، «محول» و «محقق» قابل تفکیک می‌باشد. نقش‌های نمونه و الگو، به نقش‌های خاص اطلاق می‌گردد که در فرایند آموزش و فرهنگ عمومی، بسیار مهم و راهگشا می‌باشد و افراد جامعه به آن نقش‌ها بسان الگوی عمل و رفتار خود نگاه می‌کنند. نقش «مرجع» و گروه‌های مرجع، نیز یکی از معیارها و الگوهاست که هرکسی هنگام ارزیابی نقش خود در یک موقعیت معین، خود را به آن می‌سنجد. نقش محول، نیز به نقشی اطلاق می‌گردد که جامعه از یک عضو خود انتظار دارد و یا به عبارتی رفتار یک فرد مطابق انتظار جامعه را نقش «محول» می‌گویند. نقش محقق نیز روش و رفتاری است که فرد در عمل یک نقشی را انجام می‌دهد. البته یادآوری این نکته حایز اهمیت است که نقش‌ها همیشه به دلایل مختلف مثل ناآگاهی، ناتوانی و عدم تمایل به انطباق با انتظارات دیگران، ثابت نمی‌ماند. لذا بین نقشی که به او محول می‌شود و بین نقشی که در عمل انجام می‌دهد، مغایرت‌های جدی رخ می‌دهد. (کوئن، ۱۳۸۴: ۸۶).

## ۲. قدرت سیاسی

قدرت (power) به مفهوم توانایی تحمیل اراده یک فرد بر دیگران، حتی برخلاف میل آنها، اصولاً یک مفهوم جامعه شناختی تلقی می‌گردد، که هم شامل قدرت فیزیکی و هم شامل قدرت سیاسی می‌شود و بروز و ظهور آن در وضعیت اجتماعی است. اما قدرت سیاسی (political power) به نوع و شکلی از قدرت اطلاق می‌شود، که یک فرد یا گروه در درون جامعه برای تأثیرگذاری و کنترل زندگی سایر افراد و گروه‌های جامعه از آن برخوردار هستند، که در حقیقت همان دولت است. (صباغیان، ۱۳۸۶). در عرصه‌ی سیاسی، راه‌های گوناگونی برای بدست آوردن این نوع از قدرت وجود دارد. معروف‌ترین شیوه برای اینکه فرد از قدرت سیاسی برخوردار شود، انتخابات است که به عنوان رئیس جمهور، انتخاب شود و یا نخست وزیر، شاه یا امپراتور باشد. البته قدرت‌های سیاسی، محدود به سران دولت‌ها

نیست و حیطه‌ی آن به نفوذ اجتماعی فرد یا گروه دارنده‌ی قدرت نیز مربوط می‌شود. به طور سنتی مهم‌ترین عامل تشکیل دهنده و نگهدارنده قدرت سیاسی از طریق اعمال قدرت نظامی، جمع‌آوری ثروت و کسب دانش بوده است. (نجف‌زاده، ۱۳۸۷).

اما در افغانستان، علاوه بر شاخص‌های اجتماعی و حقوقی قدرت سیاسی، دخالت و نفوذ کشورهای خارجی نیز عامل تعیین‌کننده‌ی قدرت سیاسی بوده است. اغلب سلاطین و روسای دولت در این کشور در معامله با قدرت‌های بیرونی، تعیین شده‌اند و از این‌روی، نفوذ خارجی و در واقع وابستگی به قدرت‌های بیرونی، فاکتور مهم در تعیین قدرت سیاسی و انتخاب آن بوده است.

### ۳. قدرت‌های فرامنطقه‌ای

مفهوم قدرت‌های فرامنطقه‌ای، به کشورهایی اشاره دارد که علاوه بر داشتن خصلت‌ها و شاخص‌های قدرت منطقه‌ای، از اعتبار و نفوذ بین‌المللی و تاثیرگذاری روی روندهای سیاسی در جهان نیز برخوردارند. نظم نوین جهانی که منظومه‌ای ایده‌آل قدرت‌های فرامنطقه‌ای بویژه آمریکا برای خاورمیانه بود، اصولاً بر باورهای ایدئولوژیکی استوار است که با برقراری یک نظم «هژمونیک» در قالب ائتلاف‌های جهانی، به رهبری آمریکا را از طریق تجویز سازمان ملل با مشارکت قدرت‌های منطقه‌ای شامل در ائتلاف بین‌المللی، میسر می‌نمود. قدرت‌های فرامنطقه‌ای، در تلاش بودند، تا با ایجاد گفتمان‌های ایدئولوژیک رقیب، بویژه رشد و تقویت جریان‌های سلفی و افراطی اسلامی، در منطقه نظم موجود ضد هژمونی را فرو بشکنند. لذا در تبلیغات رسانه‌ای خود مرتب القاء می‌کنند که برای شناسایی، فهم، یا رفع مشکلات موجود جهان که از ظرفیت و گنجایش دولت-ملت‌های انفرادی خارج است، به نظم و دیسپلین جهانی نیاز است، که فقط و فقط در پرتو «نظم نوین جهانی» امکان‌پذیر می‌باشد، اما این نظم ایده‌آل قدرت‌های فرامنطقه‌ای، در جنگ معروف و متداول مدافعین و محافظین نظم موجود، سنجدیده می‌شود که آنها با استفاده از ژئوپلیتیک «مذهب» و تروریسم، در منطقه برای درهم ریختن نظم موجود و ایجاد نظم «الترناتیو»، بهره

گرفته‌اند. لیکن، آنها از نقش ژئوپلیتیک مذهب غافل بودند، فکر می‌کردند به راحتی مدیریت می‌کنند اما در برخی از مناطق بویژه «خاورمیانه» و شبه قاره این تر شکست خورد و موجب تجزیه همه جانبه و از بین رفتن اتحاد «ملی» شبه قاره‌ی هند تنها در اثر اختلاف بین دو گروه مسلمانان و هندوها در سال ۱۹۴۷ م. تجزیه گردید. (سیف‌زاده، ۱۳۷۹: ۱۷۲).

### ۱-۳. قدرت موازنه سازی جهانی

در حقیقت، در جهان سیاست، «دینامیسم» خاصی بر تغییر توازن منطقه‌ای و جهانی حاکم است، که قدرت‌های فرامنطقه‌ای بر آن نفوذ دارند. برخی از قدرت‌های منطقه‌ای تلاش می‌کنند، تا به منظور اقتدار بیشتر و گسترش حوزه‌ای نفوذ خود، نظم موجود را در منطقه برهم زنند. در واقع، در چنین شرایطی قدرت‌های مهاجم و قدرت‌های مدافع در برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند. نیروهای مهاجم برهم زننده‌ی نظم موجود و نیروهای مدافع حفظ‌کننده‌ی نظم موجودند. نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای، در حمایت از قدرت‌های مهاجم یا مدافع، بر تشدید منازعه می‌انجامد و در این نبرد که اغلب در قالب نیروهای «نیابتی» انجام می‌گیرد، هر کدام در جهت منافع منطقه‌ای خود از یک طرف مناصم پشتیبانی می‌کنند. چنانچه اکنون، قدرت‌های فرامنطقه‌ای مانند ایالات متحده‌ی آمریکا از نیروهای «مهاجم» و روسیه از نیروهای «مدافع» در بحران سوریه، عراق، یمن حمایت می‌کنند و در افغانستان برعکس جایگاه روسیه و آمریکا در حمایت از نیروهای متخاصم و مدافع، تغییر می‌کند. به هر صورت پیروزی مدافعان یا مهاجمان هر کدام می‌تواند به توازن جدیدی در منطقه منتهی شود، که ممکن است، تغییر ساختار امنیتی یک منطقه‌ی ژئوپلیتیکی و قطب‌بندی‌های موجود در یک منطقه‌ی امنیتی را موجب گردد. (خرازی، ۱۳۹۵).

دانشمندان علوم سیاسی از دیرباز روابط و مناسبات بین‌المللی مبتنی بر «قدرت» را با واژه‌ی موازنه‌ی جهانی و فرموله کردن روابط بین‌المللی پس از جنگ دوم جهانی در مدل‌های دو قطبی (پایان دهه ۱۹۴۰ و دهه ۱۹۵۰)، دو قطبی شکننده (پایان دهه ۱۹۵۰ و دهه ۱۹۶۰) و چند قطبی (دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰) مورد توجه قرار داده‌اند. (شکوهیان راد، ۱۳۹۴). کوهن با مشاهده

ظهور سه قدرت جدید جهانی یعنی ژاپن، چین و اروپای غربی و ظهور چند قدرت منطقه‌ای جدید، در سال ۱۹۸۲ جهان را به سوی یک سیستم سلسله مراتبی توصیف کرده بود. او مناطقی مانند آسیای جنوب شرقی و خاور میانه را به دلیل اهمیت ژئواستراتژیک جهانی، تحت تاثیر نفوذ قدرت‌های فرامنطقه‌ای و ویژگی‌های فرهنگی و منطقه‌ای شان بی‌ثبات تصویر می‌کرد و به آنها نام کمربندهای شکننده را داده بود، در موازنه سازی موثراند. (موبر، ۱۳۹۱: ۳۸۰-۲۸۰).

### ۲-۳. سلطه جویی در سطح جهانی

«کوهن» در ۱۹۹۰م به نقش قدرت‌های درجه دوم که آنها را کشورهای دروازه‌ای می‌خواند، تصریح کرده بود. به نظر او دو عرصه در بالاترین سطح ژئواستراتژیک وجود دارد. یکی عرصه‌ای «دریایی»، یعنی اروپای غربی، آفریقا و قاره‌ی آمریکا و دیگری عرصه‌ای «قاره‌ای» است، یعنی روسیه و چین. اکثر قدرت‌های درجه دوم، در درون این دو عرصه‌ای یاد شده محصور هستند، اما سه منطقه هم در خارج از آن دو عرصه هست، یعنی جنوب آسیا و کمر بند شکننده‌ی خاورمیانه که عرصه‌ای «رقابت» نیز می‌باشد و منطقه‌ی «دروازه‌ای» و نوظهور اروپای مرکزی و شرقی که منطقه‌ای حائل بوده و می‌تواند، نقطه‌ای «تماس» و «تعامل» میان دو عرصه را تسهیل کند. کوهن معتقد بود که فروپاشی اتحاد شوروی به ترسیم نقشه‌ای جدید و با ثبات تر از جهان خواهد انجامید و در واقع، سلطه‌ی قدرت‌های فرامنطقه‌ای گسترش یافته و قدرت‌های منطقه‌ای تضعیف می‌شوند. (کوهن، ۱۳۸۷: ۱۵۸).

بنابراین، قدرت‌های فرامنطقه‌ای، با برخورداری از دو ویژگی «موازنه‌سازی» و «سلطه‌جویی» در مناطق مختلفی از جهان نقش آفرینی می‌کنند و هدف شان دستیابی به منابع کمیاب و گسترش حوزه‌ی نفوذ و رقابت برای کسب قدرت بیشتر در دنیا می‌باشد. افغانستان به دلیل قابلیت‌های ژئوپلیتیکی فراوان بویژه موقعیت استراتژیک دروازه‌ای اروپا و چهار راه تمدنی و نقطه‌ای اتصال اروپا به شبه قاره و برعکس، شبه قاره به آسیای میانه، همواره مورد توجه قدرت‌های فرامنطقه‌ای و قدرت‌های منطقه‌ای بوده است.

#### ۴. افراطی‌گری

واژه‌ی «افراط‌گرایی» یا «افراطی‌گری» در لغات و ادبیات فارسی روز، به معنی زیاده‌روی، زیاده‌خواهی، فراخ‌روی و تُندروی در مقابل کُندروی (تفریط) به کار گرفته شده است. (عمید، ۱۳۶۳: ۲۳۶). در فرهنگ و لغات عربی نیز، به معنی گذشتن از حد و اندازه می‌باشد (أَفْرَطَ إِفْرَاطًا) یعنی از حد و اندازه گذشتن که نزدیک به همان معنی فارسی آن است. (سیاح، ۱۳۷۴: ۱۳۷).

اما به لحاظ سیاسی، جامعه‌شناختی و روان‌شناختی، برای اصطلاح «افراط‌گرایی» تعریف واحدی نمی‌توان پیدا نمود و در حقیقت، این واژه در محافل آکادمیک تلقی‌های گوناگونی را برتافته و بیشتر به عنوان واژه معادل «رادیکال» انگلیسی مورد استفاده بوده است. مفهوم «افراطی» یا رادیکال (تندرو) از واژه یونانی رادیکس (Radix) به معنای «ریشه» گرفته شده است و در واقع، وصفی است، برای کلیه‌ی نگرش‌ها، روش‌ها و جریاناتی که خواستار تغییرات اساسی، بنیادی و فوری در نهادهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی موجود جامعه می‌باشند. این اصطلاح، نخستین بار در انگلستان توسط «چارلز جفر فاکس» از رهبران حزب لیبرال آن دوران در مورد مخالفان لایحه‌ی اصلاحات سال ۱۸۳۲ به کار برده شد و از آن زمان به بعد، یک جناح لیبرال از حزب محافظه‌کار انگلیس، به «رادیکال» مشهور شد، در فرانسه نیز حزبی به نام «حزب جمهوریخواه رادیکال و رادیکالیسم سوسیالیست» وجود داشت که پس از جنگ جهانی دوم از اعتبار افتاد. (آشوری، ۱۳۸۳: ۱۷۶).

اما در هر حال، این تعاریف، هرکدام قرابت‌های همسانی با افراطی‌گری موجود در منطقه را نشان می‌دهد و از همین‌روی، واژه «افراط‌گرایی» را به عنوان معادل فارسی «رادیکالیسم» به حساب آورده‌اند. رادیکالیسم، به معنای هواخواهی و طرفداری از «دگرگونی‌های بنیادی» جامعه و نهادهای اجتماعی موجود است. رادیکال، از نظر لغوی همانگونه که یادآور شدم، به معنای «اصل» و «ریشه» است و در علوم اجتماعی، به آن اندیشه‌هایی اطلاق می‌شود که اقداماتی تُند و سخت و ریشه‌ای را برای بهبود جامعه خواهانند و دگرگونی‌های بنیادی را در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طلب می‌کنند. از این منظر، رادیکالیسم، به آئین و نظام



اعتقادی کسانی نیز اطلاق می‌شود که دارای افکار چپ‌گرا نیز می‌باشند؛ که پس از آن‌ها لیبرال‌ها و میانه‌روها و بعد محافظه‌کاران قرار دارند، و در آن سر، طیف سیاسی مرتجعان هستند، که متمایل به بازگشت به گذشته می‌باشند. بنابراین، رادیکالیسم، نیز کلمه‌ی عام و پر شمول است، که شامل طیف‌های وسیعی از تندروان، افراط‌گرایان و مرتجعان می‌گردد. (آشوری، ۱۳۵۱؛ واژه‌رادیکال).

افراط‌گرایی اسلامی (Islamic extremism) به نوعی از اعتقاد و اندیشه‌ی اسلامی اطلاق می‌گردد، که با دموکراسی، حاکمیت قانون، آزادی‌های فردی، احترام متقابل، تحمل، رواداری عقاید و باورهای دیگران سر سازگاری نداشته و به شدت با آزادی‌های سیاسی، مدنی و اجتماعی بویژه آزادی زنان، مخالف می‌باشند. هرچند این اصطلاح، با الفاظ مترادف دیگری نیز یاد شده، مانند «افراط‌گرایی دینی»، «بنیادگرایی» و «اسلام سیاسی و رادیکال» که همگی در محافل آکادمیک و علمی دنیا و جهان اسلام، پیوسته به اهداف و مقاصد متنوعی به کار گرفته می‌شوند، ولی نباید با «اسلام‌گرایی» که از آن به «اسلام‌سیاسی» تعبیر می‌شود، اشتباه گرفته شود. «تروریسم» یا «جهادگرایی» و خشونت‌های فرقه‌ای، اغلب نتیجه‌ی افراط‌گرایی اسلامی است، نه اسلام سیاسی، فرهنگی و مدنی که به شکلی قربانی جریانهای افراطی و تکفیری شده‌اند. (Dominic, 10 June, 2014)

رادیکالیسم و افراطی‌گری، در شرایط کنونی به لحاظ ارزشی مطلوب تلقی نمی‌شود و شدیداً بار منفی دارد، دلیل این بدبینی، ایدئولوژی‌های رادیکالی بود که اسلام‌گرایان در جهان اسلام به دنبال تطبیق آن هستند. این جریانهای ایدئولوژیک، آن‌گونه که شیخ یوسف قرضاوی یکی از رهبران فکری اخوان المسلمین در رد «جریان تکفیری» مصر در کتاب «فقه‌الجهاد» به آن پرداخته، تکفیر، اعمال خشونت‌بار و کشتار تمام کسانی که مخالف دیدگاه و مشی اسلام‌گرایان افراطی باشد، در دین غیر مجاز شمرده شده است. (القرضاوی، ۲۰۰۹م). ولیکن، افراط‌گرایان، هرگونه خشونت و کشتار مسلمان و غیر مسلمان را در راستای اهداف جهادی خود واجب الهی می‌دانند. چنانچه در کتابی تحت عنوان «دولت اسلامی» که منشور داعش محسوب می‌گردد، صراحتاً اکثریت قاطع مسلمانان را تکفیر و حکم قتل

آنها را تجویز نموده است: «بی‌شک دین و شیوه‌ای که محمد رسول‌الله ﷺ از جانب الله تعالی آورده، کامل و قابل تعمیم با تمام قرون و اعصار بعدی است، تا قیام قیامت و کسانیکه بگویند، برخی قوانین شریعت محمدی را می‌توان طبق شرایط عصر حاضر تغییر یا اصلاح کرد یا با وضع کنونی، سازگاری ندارد، قطعاً کافر و علمانی شده‌اند، باید کشته شوند، مگر اینکه توبه کرده و از نو اسلام بیاورند». (دابقی، ۱۴۳۸ق: ۱۳-۱۱).

افراط‌گرایان اسلامی در افغانستان نیز در نیم قرن اخیر بدترین نوع «اسلام رادیکال» را به نمایش گذاشته‌اند که دهها هزار انسان کشته و میلیون‌ها نفر آواره و بی‌خانمان شده‌اند و این همه خون و خشونت، نتیجه‌ی جزم‌گرایی، جهل و برداشت‌های ظاهرگرایانه از آیات و روایات دینی است. جریانهای طالبان، داعش، حزب‌التحریر، حرکت‌الاصلاح و دهها جریان افراطی دیگر که در ۲۰ سال گذشته فعال شده‌اند، همگی در قالب «افراطی‌گری» قابل تعریف‌اند.

### آمریکا؛ از ایجاد گروه طالبان تا جنگ، مذاکره و صلح با آن

بر مبنای افشاگری‌های «برژینسکی» مشاور امنیت ملی وقت آمریکا، خانم کلینتون وزیر خارجه‌ی آن کشور در زمان ریاست جمهوری اوباما و بی‌نظیر بوتو نخست‌وزیر وقت پاکستان، آمریکا نقش اصلی را در پدیدآیی جریان افراطی طالبان داشته است و برای راندن مجاهدین از کابل، که در طول دوران جنگ سرد (۱۹۸۱ - ۱۹۷۹م) از آنها نیز با تمام توان تجهیزاتی خود به عنوان نیروی نیابتی در مقابل شوروی سابق، حمایت کرده بود، از این گروه افراطی، استفاده کرده است. افراد طالبان، در نوار مرزی پاکستان توسط القاعده تحت نظارت استخبارات پاکستان (i.s.i.) و کمک‌های مالی عربستان سعودی و طرح و دیزاین آمریکا و انگلیس ایجاد گردیده و آموزش دیده بودند (دالریمل، ۱۳۸۶: ۴). این تمهیدات پنهانی، در سال ۱۳۷۳ مطابق با ۱۹۹۴ میلادی در پاکستان با رایزنی‌های عربستان سعودی، محوریت سازمان سیا (s.i.a.)، استخبارات انگلیس (m.i.6) و حمایت مالی عربهای حوزه‌ی جنوبی خلیج فارس، به منظور ایجاد تشکلی منسجم و کوبنده‌ی نظامی به رهبری «ملا عمر»، انجام

گرفته بود و حاصل آن به وجود آوردن اولین گروه سلفی- جهادی افراطی بود، که برای سرنگونی دولت مجاهدین، مورد استفاده قرار گرفتند. در آغاز سخنگویان آن اغلب در واشنگتن بودند. (مسعود، ۱۳۹۳). رسانه‌های غربی بویژه آمریکا و اروپا در بزرگ‌نمایی گروه طالبان نیز نقش برجسته‌ای را ایفا و در نهایت در سال ۱۳۷۵ خورشیدی، این گروه کابل را نیز فتح کردند و بدترین نظام سیاسی قرون وسطایی تاریخ افغانستان را به نام «امارت اسلامی» روی کار آوردند. (واعظی، ۱۳۸۳؛ ص ۱۳۳).

حال پرسش این است، که چطور آمریکا با گروهی که خود به وجود آورده بود، ۱۸ سال در ظاهر با او جنگید و با وجودی که توان حذف و نابودی آن را داشت، چرا این کار را نکرد و با آن توافقنامه‌ی صلح به امضاء رسانده است؟ در شرایطی که دولت‌های کرزی و احمدزی نیز توسط آمریکا حمایت می‌گردید، چرا آمریکا از هر دو نیروی متخاصم و جنگی در یک کشور، حمایت می‌کند؟ نقش کشورهای متحد آمریکا مثل عربستان سعودی، پاکستان، امارات و قطر در ایجاد گروه طالبان و کمک به آن چه می‌تواند باشد؟ هرچند آمریکا با بهانه‌ی سرنگونی رژیم طالبان و دستگیری سران القاعده وارد افغانستان شد، اما جهان همواره شاهد تناقضات آشکار از سوی مقامات کاخ سفید در مورد این گروه افراطی، بوده‌اند. واشنگتن پس از افتتاح دفتر سیاسی طالبان در دوحه‌ی قطر (۲۶ قوس ۱۳۹۰ش- ۲۰۱۳ میلادی) اعلام کرد، که آماده‌ی مذاکره با گروه طالبان است. تصمیمی که تعجب و خشم تمام مقامات افغانستان و از جمله «حامد کرزی» رئیس‌جمهور وقت را برانگیخته بود. هرچند کرزی، ابتدا از افتتاح دفتر سیاسی طالبان در قطر و آغاز مذاکرات آمریکا با طالبان، خشمگین شد و رسمیت بخشیدن به این گروه افراطی را قابل پذیرش نمی‌دانست، اما فشارهای دولت آمریکا باعث شد، تا وی نیز حمایت خود را از گفتگوهای سه جانبه‌ی صلح اعلام نماید؛ گفتگوهایی که در نهایت دو جانبه شد و در غیاب دولت افغانستان، ادامه پیدا کرد. زیرا طالبان، دولت افغانستان را قبول نداشته و حاضر به مذاکره با نمایندگان آن نبود. (همان: ۱۴۲-۱۳۲).

برای دریافت یک پاسخ افغانی از تغییر سیاست‌های آمریکا در قبال گروه طالبان و افغانستان، می‌باید نگاه جامع‌تری به منطقه‌ی خاورمیانه و شبه قاره نمود، سه منطقه‌ی مهم و

استراتژیک آسیای مرکزی، شبه قاره و خاورمیانه که افغانستان نقطه‌ای اتصال آنها می‌باشد، برای آمریکا از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است و در فضای دیپلماتیک، ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک این مناطق، هیچ کشوری به اندازه‌ی آمریکا در چند دهه‌ی اخیر نقش ایفا نکرده و تاثیرگذار نبوده است. اقدامات دولت‌های اروپایی نیز نوعاً در راستای سیاست‌های آمریکایی و در واقع، مکمل سیاست‌های آنها در این منطقه بوده است، بویژه انگلستان که همیشه هماهنگ با آمریکایی‌ها و به طور کامل تابع سیاست‌های این کشور بوده است. (فاردقی و زنگنه، ۱۳۹۶: ۵۲-۲۷).

از دیگر سوی، سه قدرت فزاینده‌ی اقتصادی در این مناطق مثل قدرت‌های اقتصادی هند، چین و روسیه باعث می‌گردد که آمریکا برای اشراف بر تحولات شبه قاره و استفاده از اختلاف چین و هند برای مهار دوگانه‌ی دو قدرت رقیب آینده‌ی آمریکا در جهان، در موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک مثل افغانستان حضور سیاسی دائمی داشته باشد. بویژه اینکه بر مبنای یک نظریه‌ی غیر مشهور، اقتصاد دنیای غرب و کشورهای قدرتمند جهان بر غارت منابع شرق و جهان بازمانده و عقب افتاده بنا شده است. قدرت‌های اقتصادی جهان اول، با استفاده از انحصار تکنولوژی برتر همواره با ورود به این کشورها منابع غنی معدنی و زیر زمینی جهان سوم را غارت می‌کنند و منابع خام و اولیه‌ی آنها را خارج و فراورده‌ی آن را دوباره با قیمت دو برابر پس به این کشورها می‌فروشند. افغانستان نیز منابع معدنی غنی و بکر و دست نخورده‌ای دارد و آمریکا با سرمایه‌گذاری و حضور دائمی در این کشور از منابع غنی و خام آن کمال استفاده را می‌نماید و بدون اینکه حتی مردم آن کشور خبر داشته باشد، آمریکا و سایر قدرت‌های درگیر در بحران این کشور مخصوصاً همسایگان زیاده‌خواه آن، آنها را غارت می‌کنند و به کشور خود منتقل می‌کنند (ارجمند و دیگران، صص ۵۲-۳۳).

### ۱. نقش آمریکا در بازی بزرگ افغانستان

در دو قرن گذشته افغانستان همواره مورد توجه کشورهای سلطه‌گر و مستکبر قرار داشته است. انگلیس، شوروی و آمریکا در مقاطع مختلف چشم طمع به این کشور داشته‌اند، موقعیت

ژیواستراتژیک بی‌نظیر افغانستان یکی از دلایل این توجه و جذابیت، بوده است. افغانستان، پلی استراتژیک یا چهار راه تمدنی مهمی است، که آسیای میانه، آسیای شرقی، آسیای جنوبی و آسیای غربی را به یکدیگر وصل می‌کند، که این موقعیت جغرافیایی منحصر به فرد، می‌تواند این کشور را به قدرت اول «ترانزیتی» کالا در منطقه تبدیل نماید. (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۱۳). این شاخص‌های جغرافیایی، بر ویژگی مهم حایل بودن میان قدرت‌های مهم آسیایی و قدرت‌های بزرگ جهانی، که قصد بهره‌گیری از انرژی خاورمیانه را دارند، افزوده است.

با پیشرفت و توسعه کشورهای، اهمیت ذاتی «دریا» و «خشکی»، کم‌رنگ گردیده و ترکیب آنها با مولفه‌های نوین اقتصادی و زیست بومی مناطق، شکل جدیدی از «ژئوپلیتیک» را رقم زده است. لذا به دلیل اهمیت فوق‌تصور ژئواکونومیک و ظرفیت‌های اقتصادی، رقابت قدرت‌های برتر دنیا بر سر منابع انرژی و نیاز روزافزون به آن، مخصوصاً برای کشورهای تازه صنعتی شده‌ی شرق و جنوب آسیا، اهمیت «ژئوپلیتیک» افغانستان دوچندان شده است. رقابت و تلاش کشورهای مختلف منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، برای استخراج، بهره‌برداری و انتقال منابع، تعیین مسیرهای جدید ترانزیتی و بهره‌گیری از پتانسیل زیستی، فرهنگی و ایدئولوژیکی مناطق، مسائل جدیدی را در مباحث ژئوپلیتیک، گشوده است، که جفری کمپ آن را «هارتلند انرژی» یا «بیضی استراتژیک» نامیده است، موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان به دلیل اتصال به «بیضی استراتژیک انرژی» امکان رقابت و دسترسی به منابع انرژی را تسهیل نموده و روشن می‌سازد، که با چه راهکارهایی امکان‌پذیر می‌نماید (صفوی و شیخیانی، ۱۳۸۹: ۴).

بازی «شطرنج بزرگ» (Grand Chessboard) زیگنیو برژینسکی (Zbigniew Brzezinski) ابعاد سیاست آمریکا در افغانستان را روشن‌تر می‌سازد. وی معتقد بود، که هر کشوری که بر آسیای مرکزی و قفقاز سلطه یابد، توانایی تهدید موقعیت ایالات متحده‌ی آمریکا را در خاورمیانه و خلیج فارس، خواهد داشت. استراتژی آمریکا بعد از فروپاشی شوروی سابق، مقابله با خطر «کمونیسم» بلکه مقابله با روسیه به عنوان بزرگ‌ترین کشور جهان است که هم‌چنان بر قلب زمین فرمانروایی می‌کند. (برژینسکی، ۱۹۹۸: ۱۹۶).

بنابراین، از مهم‌ترین اهداف ایالات متحده‌ی آمریکا در آسیای مرکزی، افغانستان و ماورای قفقاز، حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی درازمدت و هم‌چنین، مقابله با نیروهایی می‌باشد، که در تعارض با منافع و «هژمونی» آمریکا قرار دارند. چنانچه «ریچارد نیکسون» نیز در کتاب خود به نام «فراسوی صلح» که در سال ۱۹۹۴ میلادی، نوشته کرده بود، در مورد افغانستان نوشته است: «این کشور اهمیت استراتژیک خود را به عنوان عامل سرنوشت ساز در آسیای میانه، از دست نداده است. بریتانیا به عنوان مهم‌ترین قدرت استعماری قرن نوزدهم، اهمیت افغانستان را در آن زمان دقیقاً دریافته بود، چنانچه شوروی سابق، آنگاه که در سال ۱۹۹۷ میلادی، به این کشور حمله کرد، نیز نشان داد، که از اهمیت ژئوپلیتیک این کشور، به خوبی آگاه است. امروز نیز باید واقعیت ژئوپلیتیک افغانستان را به خوبی درک کرد، که در حقیقت، کلید فتح آسیای مرکزی به دست قدرتی است، که بر افغانستان سیطره داشته باشد». (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۹۵-۱۹۴).

بنابراین، بنیاد و اساس «افراطی‌گری» از جهاد افغانستان با روس‌ها آغاز شده است، با اینکه افغان‌ها خود نمی‌دانستند، که چه جریان‌ها و دسیسه‌های جهانی پشت سر آن‌هاست، عنوان «جهاد» با کفار روسی، برای آنها دلگرم کننده بود، اما واقعیت‌های پشت پرده رویدادهای تلخی را با خود به همراه داشت. بن‌لادن اعتراف می‌کند، که وی برای مقابله با روس‌ها از سوی سعودی‌ها به عنوان نماینده در افغانستان انتخاب شده بود. او می‌گوید: «من در منطقه‌ی مرزی پاکستان و افغانستان مستقر شدم و در آنجا داوطلبانی را که از عربستان سعودی و از تمام کشورهای عرب مسلمان می‌آمدند، پذیرا می‌شدم. نخستین اردوگاهم را به نام «قاعده الجهاد» ایجاد کردم و در آنجا داوطلبان مزبور توسط افسران پاکستانی و آمریکایی تعلیم می‌دیدند. اسلحه توسط آمریکایی‌ها و پول توسط سعودی‌ها تامین می‌گردید» (احمدرشید، ۱۳۸۰: ۱۷۳).

هدف دولت آمریکا از تمویل مجاهدین و تجهیز آنها غیر از کمک به افغانستان بود و اصولاً واژه‌ی «جهاد» با روس کافر، ابداع خارجی‌ها بود، نیروهای مقاومت افغانستان در برابر اشغال ابتدا جنبه‌ی ملی دفاع از استقلال داشت، اما آمریکایی‌ها، سعودی‌ها و پاکستانی‌ها برای مقابله

با شوروی، ایران و هند «جهاد» را که ریشه در اعتقادات دینی و باورهای مذهبی افغان‌ها داشت، در بین جنگجویان مبارز افغانستانی، رواج بخشیدند. ایجاد طالبان و گسترش آن دقیقاً به منظور بهره‌برداری از جهاد به عنوان یک مفهوم مقدس، در برابر دشمنان خودشان بود. آمریکا در صدد مهار و مقابله با نفوذ روسیه و چین در اروآسیا و آسیای میانه بود، و عربستان سعودی در صدد مقابله با نفوذ ایدئولوژیک ایران در منطقه و پاکستان نیز در صدد مقابله با هند در کشمیر و افغانستان بودند. لذا طالبان در ابتدا پروژه‌ای مشترکی بود، که برای بیرون راندن حکومت برهان‌الدین ربانی و جایگزین کردن یک نیروی ایدئولوژیک و مطیع برای مقابله با قدرت‌های رقیب در افغانستان و منطقه، توسط آمریکا و متحدین آن ایجاد شد، ولی با راندن مجاهدین از قدرت، دیگر کارکرد مفیدی برای آمریکا نداشت و می‌باید دوباره برای طالبان، نیروی جایگزینی پیدا می‌کردند. (فاردقی و زنگنه، ۵۲-۲۷).

## ۲. مذاکره با طالبان و خلق داعش

رقابت قدرت‌های فرامنطقه‌ای در بازی «شطرنج بزرگ» فراز و نشیب‌های متعددی را با حامد کرزی و اشرف‌غنی احمدزی، تجربه نموده است. آمریکا کم‌کم متوجه شکست سیاست‌های خود در مبارزه با تروریسم شده بود، از این‌روی، در تلاش بود، تا به نحوی از درگیری‌هایش در این کشور بکاهد. امضای موافقتنامه‌ی امنیتی، آمریکا-افغانستان، که با مخالفت متحد استراتژیک آن کشور پاکستان مواجه شده بود، راهکارهایی بود، تا هزینه‌های آمریکا را در جنگ با تروریسم، کاهش دهد. هرچند بهانه‌تراشی‌های حامد کرزی، در عدم امضای موافقتنامه‌ی امنیتی، که از نظر واشنگتن، حضور نیروهای آمریکایی در افغانستان را نهادمند و قانونمند، می‌ساخت، هیچ تاثیری در سیاست او‌باما مبنی بر کاهش نیروهای آمریکایی و ناتو در افغانستان نداشت و آمریکا تصمیم گرفته بود، با تنظیم جدولی، تا سال ۲۰۱۸ میلادی، نیروهایش از افغانستان را در حد «مستشار» نظامی برای آموزش نیروهای افغان، کاهش دهد. (تقوایی‌نیا، ۱۳۹۲: ۸-۱).

پس از روی کار آمدن دولت اشرف‌غنی احمدزی (۱۳۹۳ش)، توافقنامه‌ی امنیتی نیز

توسط حنیف اتمر مشاور امنیت ملی جدید که توسط اشرف غنی معرفی شده بود، امضاء گردید، اما نیروهای خارجی و آمریکا به تدریج پایگاه‌ها و مسئولیت‌های امنیتی خود را به نیروهای افغان واگذار نموده و برای بازگشت به کشور شان آمادگی می‌گرفتند. افغانستان در آن شرایط، نه تنها به لحاظ امنیتی به قوای ناتو و آمریکا وابسته بود، که در تمام زمینه‌ها این وابستگی عیان بود، با اینکه از سال ۲۰۰۹ - ۲۰۱۳ میلادی، بر مبنای گزارش‌های دولت، افغانستان رشد اقتصادی ۲۱ درصد را تجربه کرده بود، ولی با خروج قوای خارجی، به رشد منفی بازگشته بود. این در حالی بود، که ۸۰ درصد از بودجه‌ی سالانه‌ی این کشور توسط کشورهای خارجی و به خصوص دولت ایالات متحده‌ی آمریکا پرداخت و تامین می‌گردید. اقتصاد افغانستان، نه به صنایع داخلی، بلکه شدیداً وابسته به کمک‌های خارجی است. (دفتر ریس جمهور، ۱۳۹۶: صص ۱۷-۱۵). تاثیر این مساله بر اقتصاد افغانستان از سال ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۶ و شروع خروج نیروهای خارجی حتی تا سال ۲۰۲۱م به طرز محسوسی قابل درک بود، وقتی که رشد اقتصادی در آن سالها کاهش چشمگیر کرد و به صفر نزدیک شد، دوباره افراطی‌گری شدت بیشتر پیدا نمود و بازار سربازگیری افراط‌گرایان گرم‌تر گردید و آمریکا نیز با پیروزی دونالد ترامپ، سیاست خودش را تغییر داد و با اعزام نیروهای تازه‌نفس، و استفاده از بمب موسوم به «بمب مادر» در شرق افغانستان، ابتدا مشت آهنین به طالبان نشان داد، ولی دیری نپایید، که خواستار مذاکره با طالبان شد. ترامپ می‌گفت: «ممکن است توافق سیاسی با طالبان وجود داشته باشد، که شامل عناصر طالبان و افغانستان باشد، اما هیچ کسی نمی‌داند این اتفاق کی رخ خواهد داد» (شفیعی، ۱۳۹۵: ۱۳۲-۱۰۹).

«هیلاری کلینتون» وزیر خارجه‌ی آمریکا در دوره‌ی اول ریاست جمهوری «اوباما» در کتاب خاطرات خود، «انتخاب‌های دشوار» به افشاگری‌های شگفتی در مورد «داعش» و پروژه‌ی بزرگ «خاورمیانه‌ی جدید» پرداخته و نوشته: «ما با اخوان المسلمین در مصر توافق کرده بودیم، که دولت اسلامی (داعش) در صحرای «سینا» تشکیل شود. قرار بود بخشی از «سینا» به گروه فلسطینی «حماس» و بخش دیگر آن به دولت اسرائیل واگذار گردد. «حلاب» و «شلاتین» به سودان ملحق گردد و دولت مصر مرزهای خود با کشور «لیبی» را



در منطقه‌ی «السلوم» بسازد». بر مبنای قرار و توافق از پیش به عمل آمده، در روز پنجم جولای سال ۲۰۱۳ میلادی، آمریکا نشست مهمی با دوستان اروپایی خود برگزار می‌نمود و دولت اسلامی (داعش) را به شکل جمعی، به رسمیت می‌شناختند. من به ۱۱۲ کشور سفر کرده بودم، تا نقش آمریکا و توافق با بعضی از دوستان اروپایی را در مورد به رسمیت شناختن داعش، بلافاصله پس از تشکیل آن، توضیح بدهم. اما به یکباره همه چیز در برابر چشمان ما فروریخت و تغییر کرد». (کلینتون، ۱۳۹۹: ۸).

خانم کلینتون تصریح می‌کند، که آمریکا و متحدین منطقه‌ای و اروپایی آن از طریق اخوان المسلمین در مصر و رهبران دولت اسلامی (داعش) که قرار بوده، قبل از بهار عربی، تشکیل شود، منطقه‌ی استراتژیک خاورمیانه را به بخش‌ها و واحدهای کاملاً جدیدی تقسیم می‌کردند و پس از آن توسط عوامل خود در اخوان المسلمین، به سراغ کشورهای عربی حاشیه‌ی خلیج فارس می‌رفتند. ابتدا کار از کویت آغاز می‌گردید و به ترتیب به سراغ امارات، بحرین و عمان می‌رفتند. در پایان آن، نقشه‌ی تقسیمات جغرافیایی منطقه‌ی عربی خلیج فارس و مغرب عربی به طور کامل تغییر می‌نمود و آمریکا و متحدین اروپایی و منطقه‌ای آن، تسلط کامل بر منابع نفتی و گذرگاه‌های دریایی استراتژیک منطقه پیدا می‌کردند». (موسوی نژاد، منبع پیشین). هرچند طرح خاورمیانه‌ی جدید، با خشونت‌های غیر انسانی داعش و روند جنگ سوریه و عراق به شکست انجامید، ولی جایگزینی طالبان در افغانستان با نیروی داعش کماکان ادامه پیدا نمود و از سال ۲۰۰۹ میلادی که با انتقال نیروهای مشکوک و ناشناخته در شمال افغانستان و مناطق مرکزی توسط پاکستان و انگلیس تحت عنوان بازگشت مهاجرین به کشور از پاکستان، انتقال می‌یافتند و همچنان در سال ۲۰۱۳ میلادی با هواپیماهای ناشناس در مناطق شمالی و مرکزی افغانستان این نیروها جابجا می‌گردیدند. این انتقال‌ها و جابجایی‌ها حتی مورد حمایت دولت حامد کرزی و اشرف غنی احمدزی نیز بوده، که گویای اعمال قطعی سیاست‌های آمریکا و متحدین آن در افغانستان می‌باشد. (ظاهر قدیر، ۱۳۹۶)

### ۳. توافقنامه‌ی طالبان و آمریکا

برخی از مقامات بلندپایه‌ی اسبق کاخ سفید مثل «برژینسکی» که از لکه‌دار شدن اعتبار «دمکراتیک» آمریکا در جهان نگران هستند؛ هرچند جنگ با تروریسم در افغانستان را برخلاف جنگ با عراق، دارای توجیه سیاسی و ژئوپلیتیکی یا حتی ژئواکونومیکی برای ایالات متحده‌ی آمریکا تلقی می‌کنند، ولی معتقدند این کشور، فاقد یک استراتژی کارآمد، برای انزوای سیاسی «القاعده» و طالبان از گرایش وهابی- سلفی و جهادی و اختلال شبکه‌ی تروریست‌ها در این منطقه‌ی حساس و بحران‌خیز، بوده و نتوانسته یک پاسخ متقاعد کننده و درازمدت برای تضعیف یا انهدام منابع تامین مالی و پشتیبانی آنها برای جامعه‌ی آمریکا ارائه دهد. انتقاد این مقامات بازنشسته اغلب متوجه برخورد با طالبان و القاعده در پاکستان و ارتباط فکری آنها با وهابیان سلفی، است. (خراسانی، ۱۳۸۰: ۳۸۱-۳۶۴).

«ژبیگنیو برژینسکی» معتقد بود مقابله با افراطی‌گری، می‌باید متضمن تقویت جریان‌های معتدل «میان‌روها» و انزوای «افراطی‌گری اسلامی» در افغانستان و منطقه باشد، که این موضوع در تقابل با سیاست‌های ایدئولوژیک عربستان سعودی و پاکستان قرار داشت و به همین دلیل، به تقویت و حفظ «افراطی‌گری» در افغانستان انجامید. «برژینسکی» علاوه بر جنگ تمام نشده‌ی افغانستان، سه وضعیت «دشوار» و سخت ژئوپلیتیکی در منطقه‌ای پهناور، پرجمعیت و بی‌ثبات از شرق کانال سوئز تا غرب سین‌کیانگ چین، شامل: (۱) خیزش‌های مذهبی مسلمانان بویژه بنیادگرایان اسلامی پاکستان مسلح به سلاح اتمی، (۲) احتمال برخورد و مواجهه‌ی نظامی با جمهوری اسلامی ایران، (۳) احتمال شکست و عدم توفیق آمریکا در حمایت از قرارداد صلح منصفانه بین اسرائیل و فلسطین روبه‌رو است. (برژینسکی، ۱۳۹۳: ۱۸۶).

«برژینسکی» با درک دقیق و عینی فروپاشی اقتدار آمریکا در جهان و ناکارآمدی سیاست‌های آن در خاورمیانه و در مقابله با تروریسم، در کتاب خود، راه‌حل‌های اساسی برای بیرون رفت از بحران قدرت جهانی، به آمریکا ارائه می‌کند. وی معتقد است، سیاست خارجی که توسط محاسبات واقع‌بینانه‌ی منافع ملی آمریکا تدوین نشده باشد، سیاستی

است که موقعیت جهانی آمریکا را در طول ۲۰ سال آینده با خطری جدی مواجه خواهد کرد. جنگ بزرگتری که از افغانستان به پاکستان گسترش پیدا کند، یا یک درگیری نظامی با ایران، یا حتی جان گرفتن دوباره‌ی خصومت بین اسرائیل و فلسطینی‌ها، آمریکا را به درون درگیری‌ها و تصادم‌های منطقه‌ای می‌کشاند، بدون آنکه پایانی برای آن دیده شود. (همان: ۱۲۵).

بنابراین، آمریکا برای رهایی از بحران خود ساخته‌ی آمریکایی در اشتعال «افراطی‌گری» اسلامی در افغانستان، شبه قاره و خاورمیانه، با عناوین مقدسی چون «جهاد»، «مجاهدین» و احیای «شریعت» با آمیزه‌های از جمود و تحجر وهابی - سلفی عربستان سعودی، در تکاپوی سازش و مدیریت نرم جریان‌های افراطی برآمده و با مذاکره با طالبان و شریک ساختن آنها در قدرت سیاسی افغانستان، نیات تبدیل کردن دوباره‌ی افراطی‌گری طالبان را به یک نیروی نیابتی معتدل برای آمریکا در سر دارند. لذا آمریکا برای مدیریت بحران در افغانستان و خارج نشدن رشته‌ی امور از دست خود به دنبال اجرای سیاستی می‌باشند، تا بیشترین منافع را عاید کاخ سفید نماید. در این زمینه برخی کارشناسان معتقدند، که اصولاً آمریکایی‌ها وارد افغانستان نشده بودند، تا با «تروریسم» به شکل جدی مبارزه کنند و جریان‌های رادیکال و افراطی مثل الفاعده، طالبان، گروه حقانی و حزب اسلامی حکمتیار را نابود سازند، بلکه آن‌ها آمده بودند، تا «افراطی‌گری» اسلامی را به نفع خود و در جهت مقابله با دشمنان خود، مدیریت کنند. بر مبنای این دیدگاه، از زمانی که آمریکایی‌ها وارد افغانستان شدند و با همکاری جبهه‌ی متحد شمال توانستند، حکومت طالبان را ساقط نمایند؛ نیروهای ایالات متحده و ناتو این توانایی را داشتند، تا طالبان، القاعده و سایر جریان‌های افراطی را از بین ببرند، اما نخواستند. بنابراین، اگر زمانی آمریکا از جریان‌های رادیکال و جهادی افغان بر ضد منافع شوروی استفاده می‌کردند، در حال حاضر نوک پیکان این جهت‌گیری به پیمان‌های تغییر تحولات ژئوپلیتیک منطقه، دچار تغییر گردیده است. هرچند اکنون دیگر شوروی وجود ندارد، اما آسیای مرکزی، روسیه، منطقه سین کیانگ چین، سوریه و شمال آفریقا از مکان‌هایی هستند، که گروه‌های رادیکال و جریان‌های افراطی چون طالبان، داعش و حتی القاعده، می‌توانند در آن مناطق، کارآیی خود را برای غرب و ایالات

متحده‌ی آمریکا نشان دهند. (تقوایی نیا، همان: ۱-۸).

در متن توافقنامه‌ی صلح آمریکا و طالبان، (۲۹ فبروری ۲۰۲۰ م. مطابق با ۱۰ حوت ۱۳۹۸ ش.) در بخش دوم آن که تعهدات گروه طالبان را بیان می‌کند، به مواردی چند اشاره می‌شود: (۱) گروه طالبان، به هیچ یک از اعضایش، سایر افراد و گروه‌ها از جمله «القاعده» اجازه نخواهد داد، که از خاک افغانستان برای تهدید امنیت ایالات متحده و متحدانش استفاده کنند. (۲) طالبان، پیام واضحی خواهد داشت، که آن‌هایی که برای امنیت ایالات متحده تهدید محسوب می‌شوند در افغانستان جای ندارند و به اعضای خود هدایت خواهد داد، که با گروه‌ها یا افرادی که امنیت ایالات متحده و «متحدان» اش را تهدید می‌کنند، همکاری نکنند. (۳) طالبان، متعهد می‌شود، هر گروه یا فرد را از تهدید امنیت ایالات متحده و متحدانش ممانعت نماید و جلو سربازگیری، آموزش و تمویل آن‌ها را خواهد گرفت و مطابق تعهداتش در این موافقت‌نامه از آنها میزبانی نخواهد کرد. (۴) طالبان، متعهد است که با کسانی که به دنبال پناهندگی یا اقامت در افغانستان هستند، طبق قانون مهاجرت بین‌المللی و تعهداتش در این موافقت‌نامه عمل خواهد کرد تا از جانب چنین افرادی، تهدیدی متوجه امنیت ایالات متحده و متحدانش نگردد. (۵) طالبان، متعهد می‌شود، که برای کسانی که تهدیدی برای امنیت ایالات متحده و متحدانش محسوب شوند، ویزا، پاسپورت، مجوز سفر یا سایر اسناد قانونی را برای ورود آن‌ها به افغانستان فراهم نسازند. (متن توافق صلح آمریکا و طالبان، ۱۳۹۸).

از نکات جالب توجه در این موافقتنامه آن است، که به رغم ادعای طالبان مبنی بر جنگ با داعش و ادعای آمریکا مبنی بر نابودی داعش در افغانستان، هیچ اشاره‌ی صریحی به داعش به عنوان یک نیروی افراطی و تروریستی نمی‌شود و این امر نشان‌دهنده‌ی آن است، که ایالات متحده‌ی آمریکا با شریک ساختن گروه طالبان در قدرت سیاسی، جریان افراطی دیگر مثل «داعش» شاخه‌ی خراسان را جایگزین آن می‌نماید. دلیل این امر تا حدودی مبرهن است، از یک سوی، نقش ایجادکننده و پردازنده‌ی آمریکا و سایر قدرت‌های منطقه‌ای مانند عربستان، پاکستان و امارات عربی، در ایجاد جریان افراطی داعش، تمویل و تجهیز مالی و تسلیحاتی آن اثبات شده و از سوی دیگر، با شناختی که از ظرفیت‌های انتقادی اندیشه‌های مختلف دینی در

میان اندیشمندان مسلمان دارند، سعی می‌کنند با ارج‌گذاری عوام‌فریبانه‌ی رشد این اندیشه‌ها، رقیب آنها را در مسیر منافع خود راهبری نمایند. این دو موضوع، در مورد القاعده، طالبان، داعش و جریان‌های افراطی دیگر در منطقه کاملاً قابل تطبیق است و ایالات متحده‌ی آمریکا و متحدان منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آن از این جریان‌های رادیکال جهادی-سلفی، برای تامین منافع خود بهره‌برداری کرده است. (ساداتی نژاد، ۱۳۹۵؛ ۱۴۳-۱۲۳).

جریان‌های افراطی، نوعاً نیروهای نیابتی کشورهایی است، که در تمویل، تجهیز و آموزش آنها نقش ایفا نموده‌اند، تشابه و قرابت اهداف آنها با اهداف استراتژیک حامیانشان، نشان می‌دهد، که افراط‌گرایان اهداف اربابانشان را با اهداف مذهبی و مقدس خود مفهوم سازی و ترجیح بندی نموده‌اند، چنانچه جریان افراطی تکفیری-سلفی داعش شاخه‌ی خراسان، دشمنان خود را به «قریب» و «بعید» تفکیک می‌نمایند و شیعیان را دشمن قریب و نزدیک خود به حساب آورده و بر مبنای اولویت بندی سلفی خود، جهاد را با شیعیان از اوجب واجبات، حساب می‌کنند، این نوع هدف‌گذاری و اولویت بندی، مشخص می‌سازد که این جریان‌های افراطی، نیروهای نیابتی سعودی و پاکستان می‌باشند. سعودی‌ها ایران شیعه را دشمن درجه یک خود قلمداد کرده و جغرافیای شیعه را در سایر کشورها از جمله در افغانستان حوزه‌ی نفوذ ایران پنداشته و به حذف و نابودی آن از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کند. پاکستان نیز از شیعیانی که در مناطق کشمیر هند با دولت آن کشور همکاری دارند، دل خوش ندارد و در تلاش است، از ایدئولوژی جهادی وهابیان و خشونت‌های برخاسته از انجماد فکری و عقده‌های فروخته‌ی شکست آنان در جهان عرب، به قول خود شان بر علیه هندوهای کافر و روس‌های کافر، در منطقه بهره‌برداری نمایند. (زنگنه، همان: ۲۷ - ۵۲).

### نقش رقابت قدرت‌های بزرگ در حمایت از طالبان

بعد از آن که مشخص شد ایالات متحده‌ی آمریکا و متحدان منطقه‌ای و اروپایی آن چه نقشی در ایجاد و تاسیس گروه طالبان داشته است، پاسخ به این پرسش بنیادی و اساسی نیز تا حدودی روشن می‌شود، که چرا آمریکا بعد از ۱۷ سال جنگ، دوباره با طالبان مذاکره

نموده و توافقنامه‌ی صلح، امضاء کرده است. اما برای تبیین دقیق‌تر موضوع، این فرضیه قابل طرح و توضیح است، که آمریکا برای مدیریت بحران در افغانستان و خارج نشدن رشته‌ی امور از دست خود همواره به دنبال سیاستی بوده، تا بیشترین منافع را عاید کاخ سفید نماید. در این زمینه برخی کارشناسان معتقدند که اصولاً آمریکایی‌ها وارد افغانستان نشدند تا با تروریسم مبارزه کنند و طالبان و گروه‌های رادیکال از جمله الفاعده را نابود سازند، بلکه آن‌ها آمده‌اند، تا «افراطی‌گری» را پرورش دهند. از دید این گروه، آمریکایی‌ها همیشه این توانایی را داشته‌اند، تا افراطی‌گری را از بین ببرند، ولی هرگز نخواستند، تا آنها را حذف و نابود کنند، بلکه در تکاپوی مدیریت و استفاده از آنها در جهت تامین منافع خود بوده‌اند. (ساداتی نژاد، همان ص ۱۴۳-۱۲۲).

واقعیت‌های که پس از فروپاشی شوروی در جهان شکل گرفت، یک نظم بین‌المللی تازه و نوینی را پدید آورد که ایالات متحده به عنوان قدرت «هژمون» در آن شناخته می‌شد. زیرا مهم‌ترین رقیب آمریکا به تاریخ پیوسته بود و این کشور یگانه قدرتی بود، که در نظام تک‌قطبی جهان، دارای هژمونی جهانی شده بود. این امر، اثبات می‌کند، که قدرت «هژمون» برای حفظ موقعیت خود به نیروهای «نیابتی» در سطح جهان نیاز دارد. زیرا به نظر غالب کارشناسان عرصه‌ی روابط بین‌الملل، ویژگی‌های یک کشور «هژمونیک» که آمریکا در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی از آن برخوردار بود، عبارتند از سه خصلت ویژه و منحصر به فرد، مانند:

۱. کنترل بازیگران بین‌المللی، در راستای اهداف مورد نظر خود؛
  ۲. کنترل حوادث بین‌المللی در جهتی که بیشترین مطلوبیت را برای آن داشته باشد؛
  ۳. کنترل منابع قدرت، چون کشور هژمون بدون توجه به منابع، نمی‌تواند جایگاه و موقعیت برتر و قوی‌تر را برای ایفای نقش «هژمون» در دنیا داشته باشد. (متقی، ص ۳۶۲).
- در کنار نگاه هژمونیک قدرت آمریکا در جهان، که به ابزارهایی به نام سربازان «نیابتی» نیاز داشت، رویکرد «امنیتی» ایالات متحده نیز مطرح هست، این رویکرد، مستلزم «دشمن‌سازی» و فضاسازی برای حفظ قدرت هژمون است، که این کشور بعد از فروپاشی شوروی و بلوک قدرتمند شرق، دست‌اش از آن خالی شده بود. ظهور نیروهای چالشگر

قدرت هژمون، نظیر «تروریسم» مخصوصاً پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، نشان داد، که آرایه‌های هژمونیک آمریکا به شدت آسیب‌پذیر است و حتی برای حفظ وحدت و یکپارچگی خود، نیازمند استراتژی جدید «دشمن‌سازی» در جهان می‌باشد. از این‌رو، با اینکه پیش از ۱۱ سپتامبر افغانستان را برای تک‌تازی متحدین استراتژیک خود مانند عربستان و پاکستان واگذاشته و رها کرده بود، دوباره برای رقابت با قدرت‌های نوظهور آسیایی مانند هند، چین، روسیه و ایران به آن بازگشت و به گروهی نظیر طالبان و جریان‌های افراطی و ایدئولوژیک دیگر مثل القاعده و داعش در جنگ‌های نیابتی جهان برای کنترل منابع حیاتی، احتیاج مبرم پیدا کرده بود. آمریکا برای همگرا کردن جامعه‌ی داخلی و متحدین اروپایی و منطقه‌ای خود و هم‌چنین ایجاد انسجام فکری، روانی و رفتاری آنها برای مقابله با تهدیدات غیر قابل پیش‌بینی، نیازمند حفظ موقعیت برتر و هژمون خود، با دشمن‌سازی فرضی «تروریسم» بود. (امیراحمدی، ش ۵۵ و ۵۶).

### ۱. رقابت برای نفوذ در اروآسیا

به نظر می‌رسد با تغییرات سیاسی و تحولات ژئوپلیتیکی در شبه قاره و جنوب غرب آسیا مخصوصاً روابط رو به گسترش هندوستان و ایالات متحده و تشدید اختلافات مرزی دو کشور قدرتمند اقتصادی و هسته‌ای هند و چین، آمریکایی‌ها در افغانستان باقی خواهند ماند و فضای حساس ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک این منطقه را هم‌چنان در کنترل خود نگه خواهد داشت. فشار آمریکایی‌ها به دولت و مقامات افغانستان جهت مشخص شدن هرچه زودتر وضعیت مذاکرات صلح با طالبان، خود موید همین امر است. در صورت موفقیت مذاکرات صلح افغانستان و شریک ساختن طالبان در قدرت سیاسی این کشور، دیگر نمی‌توان ایالات متحده‌ی آمریکا را در جنگ با «تروریسم» و عرصه‌ی رقابت با کشورهای که قدرت «هژمونیک» آن کشور را تهدید می‌کنند، شکست خورده تلقی نمود. زیرا توانسته «بحران» یا مسائل هارتلند ایدئولوژیک را به شکل دلخواه خود بر مبنای منافع آمریکا در منطقه مدیریت نماید. فرضیه‌ی مدیریت بحران امنیتی افغانستان توسط آمریکا را می‌توان به شکل دیگری نیز

مطرح کرد و آن این که واشنگتن، به دنبال «تبانی» با طالبان و نادیده گرفتن دولت اشرف‌غنی برای رسیدن به منافع خود است. این مساله در نامه‌ی وزیر خارجه‌ی جدید آمریکا آقای «بلیکن» به اشرف‌غنی احمدزی، که تهدیدآمیز توصیف شده، نیز قابل رصد می‌باشد. نامه‌ی ای که امرالله صالح معاون اول اشرف‌غنی احمدزی، آن را «ننگ ملی» توصیف کرد. (صالح، ۲۲ حوت ۱۳۹۹).

دلایل ماندگاری ایالات متحده‌ی آمریکا در افغانستان متعدد است، که به نظر من یکی از آنها مساله‌ی نفوذ در اروآسیا است. آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم، تمرکز خود را بر جلوگیری از نفوذ اتحاد جماهیر شوروی سابق، به اروپای غربی و خاورمیانه تنظیم کرده بود و با اصرار تمام در چارچوب تئوری «ریملند» اسپایکمن، می‌خواستند در آن منطقه یک زنجیره‌ی دفاعی ایجاد کند و در واقع، این کشور، قلمرو جغرافیایی «ریملند» را به عنوان یک موضع «پدافندی» در منطقه‌ی «اروآسیا» که تاکنون برای آمریکا مهم و حیاتی تلقی می‌شود، در نظر گرفته بود و تحت هیچ عنوانی اجازه نمی‌داد نفوذی از سوی شرق، در این ساحات ژئواستراتژیک صورت گیرد». (فارسی، ۱۳۶۲: ۴۹۸). بویژه اینکه «سر هلفورد مکیندر» در سال ۱۴۴۳ میلادی، با عباراتی مبالغه‌آمیز و حیرت‌آوری در مورد اهمیت ژئوپلیتیک سرزمین‌های «اروآسیا» گفته بود: «کسی که بر اروپای شرقی چیرگی یابد، فرمانروای هارتلند است؛ کسی که بر هارتلند فرمان براند، بر جزیره‌ای جهانی، فرمان روایی می‌کند؛ کسی که بر جزیره‌ی جهانی مسلط باشد، گویا بر جهان چیرگی دارد». (حسینی، ۱۳۸۹).

خلق مفهوم «اوراسیا» و تهدید انگاشتن روسیه در آن دوران، همزمان بود با اداره‌ی بی‌سابقه‌ی یک چهارم جهان از سوی امپراتوری بریتانیای کبیر و آغاز اضمحلال عصر ویکتوریا که کمی جلوتر، آتش «بازی بزرگ» را در قرن نوزدهم میان دو قدرت دریایی بریتانیا و قدرت قاره‌ای روسیه برافروخته بود. تصرف ارواسیا و به عبارت بهتر مهار آن قمتی بود که بریتانیا باید در ازای نگهداری مستعمرات خارجی و جهانی خود پرداخت می‌کرد. از این‌روی، بعد از جنگ جهانی دوم، شکل رقابت تا اندازه‌ای زیادی تغییر کرد و آمریکا به عنوان قدرت آلترناتیو برآمده از جنگ جهانی دوم، با توجه به تئوری‌های «اسپایکمن» و



«ژرژکنان» با حضور مداوم در ژئوپلیتیک «هارتلند» و «مریلند» سد نفوذ ناپذیر یا سیاست مهار «کانتن‌منت» در مقابل «کمونیسم» یا همان اتحاد جماهیر شوروی که تبدیل به تهدید جدی برای اروپای غربی و آمریکا در تحولات قرن بیستم شده بود، در قالب پیمان آتلانتیک شمالی ناتو ایجاد کرده بود. (فارسی، همان، ص ۵۰۴). اکنون نیز بر مبنای طرح‌های «برژینسکی» روسیه هم‌چنان یک تهدید جدی برای منافع آمریکا محسوب می‌گردد. هرچند به لحاظ تاریخی، کشور روسیه، بویژه امپراتوری روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی، به صفت یک قدرت «توسعه‌طلب» و «سلطه‌گر» بیشتر شناخته شده‌اند و این امر نشان دهنده‌ی آن است که قدرت‌های استعماری مانند انگلستان و روسیه تا چه اندازه در منطقه‌ی حساس و ژئواستراتژیک اروآسیا به رقابت و جنگ پرداخته‌اند. برجسته کردن تهدید روسیه و نفوذ قدرت‌های دیگر چون چین و هند، در سیاست خارجی آمریکا در تکوین روسیه‌ای قدرتمند و تعیین صفت توسعه‌طلبی برای آن کشور در دو دهه‌ی اخیر، از جایگاهی تعیین‌کننده‌ی برخوردار بوده است، که بحران بالکان و اشغال «کریمیه» توسط روسیه، برای آمریکا به معنای تهدید منافع آن کشور در اروآسیا می‌باشد. (حسینی، سال ۱۳۸۹).

بنابراین، معادلات سیاسی شبه قاره، آسیای میانه و ماورای قفقاز، با وجود چهار قدرت مهم هسته‌ای چون روسیه، چین، هند و پاکستان، افغانستان را در موقعیتی قرار می‌دهد، که آمریکا برای کنترل و اشراف بر تحولات این منطقه‌ی حساس، حضور دایمی در آن را برای خود حیاتی ارزیابی می‌کند. بویژه اینکه در ایجاد دو محیط جدید ژئوپلیتیک بحران، مانند «ژئوپلیتیک تروریسم» و «هارتلند ایدئولوژیک» ایالات متحده و متحدین آن کشور نقش اساسی را ایفا کرده‌اند. مدیریت و کنترل این محیط‌های بحرانی ایجاد شده، نیازمند حضور دایمی آمریکا در منطقه است و الا منافع آن کشور حتی در خود آمریکا به خطر خواهد افتاد. حمله‌ی القاعده (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱م)، بر برج‌های دوقلوی تجارت جهانی در آمریکا توسط نیروهایی بود، که از متن «هارتلند ایدئولوژیک» برخاسته بودند و اینک نیز افراطی‌گری اشتعال یافته توسط این قدرت‌ها در «هارتلند ایدئولوژیک» یا «ژئوپلیتیک افراطی‌گری»، هر آنی ممکن است زبانه بکشد و اروپا و آمریکا را نیز در آتش خود بسوزاند.

## ۲. سینکیانگ؛ بخشی از هارتلند ایدئولوژیک

«سینکیانگ»، ایالت پر جمعیت و مسلمان نشین کشور چین است. هم مرز بودن این ایالت، با مسلمانان کشمیر، ولسوالی واخان ولایت بدخشان و مسلمانان آسیای میانه، بر حساسیت امنیتی آن در رقابت و نزاع ایدئولوژیک و مسالهی تروریسم، میان ابرقدرت‌ها، افزوده است. این ایالت، بخشی از «هارتلند ایدئولوژیک» شبه قاره و آسیای میانه یا «ژئوپلیتیک تروریسم» و بحران افراطی‌گری، در این منطقه‌ی خطرناک و حساس، می‌باشد. ژئوپلیتیک افغانستان که در حقیقت معبر حیاتی جنوب غرب آسیا به آسیای مرکزی، اروآسیا و شرق آسیا محسوب می‌گردد، می‌تواند فاکتور نجات‌بخش برای این کشور از فشار قدرت‌های هسته‌ای اطرافش محسوب گردد، ولی افغانستان در شرایطی قرار ندارد، که بتواند از این ظرفیت ویژه به نفع خود بهره برداری نماید. لذا هر یکی از مثلث متضاد ژئوپلیتیک رقابت؛ چین، هند و روسیه از افغانستان بر علیه همدیگر استفاده می‌کنند و به همین دلیل، ایالات متحده و متحدین استراتژیک آن مانند پاکستان و عربستان، با استفاده از ژئوپلیتیک افراطی‌گری و تروریسم در مرزهای افغانستان، به تمویل و تجهیز آنان پرداخته و از تهدید «افراطی‌گری» مذهبی و ایدئولوژیک، هرکدام در جهت منافع سیاسی خود در منطقه بهره می‌گیرند و پاکستان به عنوان کشور صادر کننده‌ی تروریسم، از تهدید افراطی‌گری مذهبی و جهاد آنان، بر علیه هند در کشمیر و چین برای مهار و کنترل شورش‌های جدایی طلبان در ایالت «سینکیانگ» استفاده خواهد کرد. (حق‌پناه و رحیمی، ۱۳۹۰؛ ۱۵۹).

اگر به اهمیت ژئوپلیتیک و جغرافیای شمال شرق افغانستان توجه شود، تا حدی می‌توان به نگرانی‌های امنیتی و نظامی چین برای حضور در شمال شرق افغانستان، نیز پاسخ داده شود. ولایت بدخشان در شمال شرق افغانستان، تنها منطقه‌ای است که افغانستان را به ایالت مسلمان نشین «سین کیانگ» چین وصل می‌کند. در این میان کریدور «واخان»، افغانستان، منطقه‌ای عموماً خالی از جمعیت و «کوهستانی» است و ولایات شمالی افغانستان را به چین متصل می‌کند. در این منطقه ولسوالی «واخان» با ۱۰۳۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت از شرق با ایالت «سین کیانگ» چین از شمال با تاجیکستان و از جنوب با ایالت گلگت

پاکستان هم مرز است و بیش از ۱۸ هزار نفر نیز جمعیت دارد. لذا چین، علی‌رغم داشتن مرز کوتاه و کوهستانی با افغانستان، نسبت به جایگاه ژئوپلیتیک شمال شرق افغانستان حساس است و افزایش حضور امنیتی و نظامی خود در این بخش از افغانستان را کاملاً در جهت امنیت ملی خود ارزیابی می‌کند. (بونش، ۱۳۹۷؛ ش ۳۳۰۰۷۰۴).

بر مبنای برخی گزارش‌ها چین در «واخان» چندین پایگاه نظامی و امنیتی احداث کرده است و در عمل تنگه‌ی استراتژیک و مهم «واخان» را که با اویغورهای ایالت سینکیانگ، اشتراک قومی نیز دارند، کنترل می‌کند. چینی‌ها در تلاش است، تا از نفوذ جریان‌های افراطی مثل داعش و طالبان در آن ساحه جلوگیری نماید. اما هم مرز بودن این تنگه‌ی استراتژیک و منطقه‌ی حایل بین چهار قدرت هسته‌ای، با گلگیت و کشمیر پاکستان و هم‌چنین با آسیای میانه مثل قرقیزستان و تاجکستان، و حضور آمریکا و هندوستان در افغانستان و روسیه در تاجکستان و قرقیزستان، تهدید بالقوه‌ی استفاده از «اقراطی‌گری» بر علیه کشور چین محسوب می‌گردد. بویژه اینکه چین به عنوان یک ابرقدرت اقتصادی و نظامی در رقابت شدید در سطح جهانی با آمریکا و روسیه و در سطح منطقه‌ای با هندوستان به سر می‌برد. از این روی، موقعیت ژئوپلیتیک تنگه‌ی استراتژیک «واخان» افغانستان به لحاظ اینکه ایالت مسلمان نشین سینکیانگ را به «هارتلند ایدئولوژیک» منتزع از نظریه‌ی «مکیندر» و «هلال بحران» ژینگنیو برژینسکی، پیوند می‌دهد، برای آمریکا در رقابت اقتصادی و جنگ ایدئولوژیک با رقبای قدرتمنداش مثل کشور چین، هند و روسیه بسیار حایز اهمیت خواهد بود. «برژینسکی» به نگرانی آمریکایی‌ها درباره‌ی ظهور چین به صورت یک ابرقدرت جهانی اشاره می‌کند و معتقد است، که: «شتاب رشد و توسعه در چین، با توجه به مؤلفه‌هایی هم‌چون قدرت تصمیم‌گیری، عدم‌تعهد خارجی ناتوان‌کننده و قدرت روزافزون نظامی، این کشور را به عنوان دومین قدرت بین‌المللی بعد از آمریکا توجیه می‌کند» (برژینسکی، همان، ص ۱۱۲).

### ۳. دروازه‌ی بیضی استراتژیک انرژی

موقعیت ژئوپلیتیک افغانستان برای ایالات متحده‌ی آمریکا بسیار حایز اهمیت است. بیرون

شدن آمریکا از افغانستان به معنای از دست دادن و کمرنگ شدن نقش آن کشور در تحولات غرب و شرق آسیا، جنوب آسیا و شبه قاره، آسیای میانه، قفقاز و خزر خواهد بود و این مساله برای آمریکا هزینه‌های سنگینی در پی خواهد داشت و اصلاً قابل جبران نیست. در دیدگاه‌های «جفری کمپ» و «هارکاوی» که متأثر و منبعث از تئوری معروف سرهلفورد مکیندر انگلیسی با عنوان «هارتلند» است، از دو منطقه‌ای مهم و استراتژیک خزر و خلیج فارس که بیشترین انرژی دنیا را در خود جای داده به عنوان «بیضی استراتژیک انرژی» یا «هارتلند انرژی نفت و گاز» جهان یاد می‌کند، که ایران به عنوان دشمن آمریکا در قلب آن جای گرفته است. جفری کمپ به عنوان یک ژئوپلیتیس آمریکایی، از دو حوزه «خلیج فارس» و «حوزه خزر» به نام تامین کننده اصلی انرژی دنیا در سده بیست و یکم یاد می‌کند (گل افروز، ۱۳۹۶: ۲۰۴).

ژئوپلیتیک افغانستان در چهار راه استراتژیک تمدنی جهان و حایل بین قدرت‌های مهم اقتصادی نو ظهور مثل روسیه، هند و چین، به عنوان دروازه «بیضی استراتژیک انرژی» نیز برای آمریکا تلقی می‌گردد. بویژه که اختلاف آمریکا و ایران هم در زمینه‌های «هارتلند ایدئولوژیک» و منازعات مذهبی منطقه‌ای، هم در زمینه نفوذ در حوزه «بیضی استراتژیک انرژی» و هم در مورد اسرائیل و قضیه فلسطین، باعث شده تا دست آمریکا از قلب «بیضی استراتژیک انرژی» کوتاه باشد. با توجه به موقعیت لرزان و آسیب‌پذیر ایالات متحده در عراق و آذربایجان به دلیل نفوذ ایران و روسیه، افغانستان تنها موقعیت ژئوپلیتیک مهمی باقی می‌ماند، که آمریکا را به عنوان یک ابرقدرت جهانی در دروازه بیضی استراتژیک انرژی جهان، نگه می‌دارد. اگر آمریکا از افغانستان بیرون شود، گویا از این مناطق حساس ژئوپلیتیک انرژی، هارتلند ایدئولوژیک، و ژئواکونومیک جهان خود را محروم کرده است. لذا آمریکا بر مبنای این ضرورت‌های استراتژیک جهانی موقعیت اقتصادی و سیاسی‌اش، از این مناطق حساس و رقابتی، هرگز بیرون نخواهد رفت. لذا در رقابت‌های ایدئولوژیک، در تلاش است، تا از «تروریسم» و «افراطی‌گری» مذهبی و جهادی در منطقه، به عنوان یک ابزار موازنه‌ساز و قابل مدیریت در «هارتلند ایدئولوژیک»

در راستای حضور و نفوذ سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و تامین منافع خود بهره بگیرد (نصرآبادی، ۱۳۹۹؛ ۱۶۱-۱۷۸).

آمریکا همان‌گونه که پیش از این یادآور شدم، یک قدرت «هژمون» در جهان است و در سال‌های اخیر بویژه در زمان دونالد ترامپ، اعتبار و موقعیت هژمونیک ایالات متحده در جهان سخت آسیب دید. از این‌روی، تلاش برای افزایش قدرت و بالا بردن ضریب امنیت ملی آن کشور در منطقه‌ی حساس خاورمیانه، آسیای میانه و شبه قاره مستلزم حضور و نفوذ آن کشور در این منطقه می‌باشد. همگرایی و چند جانبه‌گرایی و یا متضاد آن «واگرایی» و ناسازگاری، دو رفتار متضاد در روابط دولت‌ها و بازیگران سیاسی، نسبت به منافع ملی شان است. همگرایی و چند جانبه‌گرایی، به لحاظ مفهومی عبارت است از تقریب و نزدیک شدن چند کشور بر محور مشترک که هدف شمرده می‌شود و واگرایی، متضاد آن که عبارت از گسست و جدایی از همدیگر و دور شدن از منافع مشترک می‌باشد. به همین دلیل، آمریکا روابط سیاسی نسبت به پاکستان و هند دو کشور متخاصم را در یک سطح «تعادلی» نگهداشته است. اهمیت ژئوپلیتیک افغانستان برای آمریکا این امکان را ایجاد کرده، تا بتواند با تعامل و چند جانبه‌گرایی، در این کشور، بر تحولات منطقه بویژه تحولات شبه قاره، سیکیانگ چین و آسیای میانه، نظارت دقیق و اشراف «موازنه‌ساز» داشته باشد. (نوحانی و دیگران، ۱۳۳۹۷: ۹-۲۷).

در سیاست موازنه‌سازی آمریکا در جهان، بویژه در افغانستان، الگوی «چند جانبه‌گرایی»، «اتحاد سازی» و ائتلاف‌سازی با سایر قدرت‌های دخیل در بحران بویژه همسایگان افغانستان، مورد توجه آن کشور بوده و از این طریق، به توازن‌بخشی در میان کشورها پرداخته است. آمریکا در این منطقه در جمع تضادها قرار گرفته، منازعات مرزی، تضادهای ایدئولوژیکی و اختلافات نژادی و قومی هرکدام بخشی از منابع تنش در این منطقه‌ی استراتژیک می‌باشد و ایالات متحده به شکل غیر مستقیم از ابزار تروریسم، بهره گرفته و بر کشورهایی که مخالف سیاست‌های هژمونی آن کشور باشد، فشار آورده تا در چارچوب سیاست‌های استخباراتی سازمان «سیا» عمل نمایند و موقعیت «هژمون» آمریکا را بپذیرند. (فیروزآبادی، ۱۳۸۸؛ ص ۱۱۳).

این واقعیت که گروه طالبان با گذشت دو دهه از حضور نظامی آمریکا و ناتو و جنگ با «تروریسم»، نه تنها با اضمحلال قدرت روبه‌رو نشدند و از صحنه کنار نرفتند، بلکه به تدریج، از قدرت تأثیرگذاری بیشتری برخوردار شدند و به یک ضلع قدرت در برابر دولت افغانستان تبدیل شدند، جای هیچ تردیدی را باقی نمی‌گذارد، که آمریکا و متحدین اروپایی و منطقه‌ای آن کشور نخواستند، این گروه را از صحنه بردارند. از یاد نبرده‌ایم، که طالبان محصول سیاست‌های آمریکا و متحدین آن کشور بود و در سال‌های اخیر بویژه در دوران دونالد ترامپ رقبای آمریکا مثل روسیه، چین و ایران هرکدام به نحوی تلاش کردند، تا با طالبان ارتباط گرفته و از جنگ آن گروه با آمریکا و اروپایی‌ها به نفع سیاست‌های خود بهره‌برداری نمایند. این مساله برای آمریکا سخت تمام شد و آمریکا با سازش با طالبان و امضای توافقنامه، اشراف و مدیریت خود بر طالبان را دوباره احیاء نموده و زمینه‌های استفاده‌ی ابزاری از طالبان را بر علیه منافع آمریکا توسط رقبایشان برچیده است. (متن توافق صلح آمریکا با طالبان. پیشین).

#### ۴. رقابت با قدرت‌های اقتصادی جدید

بر مبنای سیاست‌های ایالات متحده بویژه دکترین «کانتینمنت» یا مهار چندگانه‌ی روسیه، چین و ایران، در منطقه‌ی حساس جنوب غرب آسیا و آسیای مرکزی، آمریکا در تلاش است، تا از همه‌ی ابزارهای موجود برای تحقق این سیاست بهره‌برداری نماید. لذا همانگونه که پی‌ریزی استراتژی‌ها و کشف تأثیر رسانه‌های فرهنگی مانند فیلم، ادبیات، گزارش‌های خبری و کارتون در دانش «ژئوپلیتیک» از اهمیت والایی برخوردار است، آمریکا نیز برای تحقق سیاست‌های ژئوپلیتیکی خود از سه عامل مهم و تأثیرگذار قلمرو جغرافیایی، «ایدئولوژی» و «منابع» به شکل هم‌زمان استفاده می‌کند. سیاست مزبور که به «دکترین ترومن» معروف است به کوشش او در سال ۱۹۴۷م در کنگره‌ی آمریکا اعلام شد و هدف اصلی آن نیز جلوگیری از گسترش «کمونیسم» و حمایت از ملل آزاد تلقی شده بود، که مسائلی از قبیل حفاظت از نفت خاورمیانه و کمک به کشورهای پیرامونی شوروی سابق نظیر ترکیه، یونان، افغانستان و ایران

مورد توجه استراتژیست‌ها و ژئوپلیتیسین‌های آمریکایی، قرار گرفته بود. نظریه‌ی مزبور در چارچوب طرح ایجاد سد نفوذ «سیاست کانتین‌منت» آمریکا قابل تعریف و توجیه بود، که همانگونه که پیش از این نیز یادآوری شد، بر پایه‌ی نظریه‌ی ژئوپلیتیکی «اسپایکمن» و «ژوژکنان» طراحی شده بود که هدف اساسی آن دو نفر در نظریه‌ی خود برجسته‌سازی و مهم جلوه دادن منطقه‌ی حاشیه‌ای هارتلند، یعنی «ریملند» (Rimland) بود، که از نظر آنها هر کشوری که قادر بر تصرف یا کنترل آن مناطق باشد، می‌تواند در سطح جهانی قدرت‌نمایی نماید و توازن قدرت را در سطح دنیا به نفع خود تغییر دهند. (نظریه‌ی، ۱۳۹۷ ص ۱۸۰).

سیاست مهار رقبای ایالات متحده در اروپا، آسیا و افریقا با دگرگونی‌های بی‌شماری در عصر «جهانی‌شدن» ادامه یافته است. هرچند این دگرگونی‌های اساسی در برداشت‌های ژئوپلیتیکی از جهان معاصر، در قرابت و قرانت تمام عیار با جهانی شدن منافع و خواست‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی قدرت‌های کوچک و بزرگ در مقیاس‌هایی کاملاً نو و جهان‌شمول، شکل گرفته است، ولی آمریکا و انگلستان در یک سیاست موازی و هماهنگ، به دنبال کشورهایی بودند، که دارای ویژگی‌های ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیک مناسبی هستند. در حقیقت آنها کشورهای آسیب‌پذیری که مستعد سلطه‌پذیری می‌باشند، را شناسایی و تحت چتر حمایتی خود قرار می‌دادند. از این‌رو، کشورهایمانند کره جنوبی، فلیپین در خاور دور، لهستان و آلمان در جبهه‌ی باختر و افغانستان، پاکستان و ایران در جبهه‌ی جنوب باختری آسیا، مورد توجه ژئوپلیتیسین‌های آمریکایی، قرار گرفته‌بودند. رقابت‌های دو قدرت بزرگ وابسته به دو بلوک قدرتمند شرق و غرب، یا همان اردوگاه کمونیسم و لیبرالیسم، در طول قرن بیستم و اوایل قرن بیست و یکم، بر مبنای چنین سیاست و استراتژی‌ای ادامه یافته و تداوم جنگ در افغانستان، نیز حاصل همین سیاست بوده است. (عزتی، ۱۳۷۱؛ ۱۱۵).

جهانی شدن نظام اقتصادی بازار آزاد که از دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، خودنمایی می‌کرد، با فروپاشی شوروی سابق و سقوط نظم و ثبات استراتژیک جهانی، به اوج خود رسیده بود و مهم‌ترین پیامد آن، فروریختن توازن سیاسی جهانی قوام‌یافته میان دو قطب ایدئولوژیک دنیای

جنگ سرد، یعنی شوروی و آمریکا بود که در دهه ۱۹۹۰ میلادی، از هم پاشید و جهان را در حیرت فرو برده بود. (عزتی، همان، ص ۲۳۱). این تغییرات پرشتاب و سریع، بر سیاست‌های آمریکا نیز تأثیرات شگرفی بر جای نهاد و این کشور افغانستان را به متحدین استراتژیک خود عربستان و پاکستان و نهاد و خود معطوف سیاست‌های متحول اطلاعاتی و ارتباطی انقلاب انفورماتیک و جهانی شدن معلومات گردیده بود، که تروریسم از آستین متحدین آن کشور سر برآورده و با همکاری القاعده فاجعه‌ی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی را خلق کردند. به تعبیر دقیق‌تر و روشن‌تر، دو تحول بنیادی و مهم «جهانی شدن» یعنی جهانی شدن منافع، خواست‌ها و نیازهای ملی کشورها و «جهانی شدن اقتصاد «بازار آزاد» دگرگونی‌های سریع و پرشتابی را در جهان بویژه در عرصه‌های ژئوپولیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک، موجب شد و به ظهور قدرت‌های اقتصادی نو ظهوری چون روسیه، چین، هند و نهادهای بین‌المللی، منطقه‌ای و جهانی چون (آ.آ.آن) اتحادیه‌ی اقتصادی کشورهای جنوب شرق آسیا، گروه اقتصادی «شانکهای» و گروه اقتصادی «اگو» گردید، که ایالات متحده‌ی آمریکا نقش هژمونی خود در این تحولات سریع و پرشتاب را کم‌رنگ و در خطر می‌دید. زیرا منظور از «جهانی شدن» گسترش بی‌مانند و پرشتابی پدیده‌هایی «نوبنیاد» و شگفت‌انگیز، در سطح جهان است، که در سبک و شیوه‌ی زندگی اقتصادی بشر کنونی، سخت موثر افتاده است. (موسویان، ۱۳۹۰؛ ۱۶۱ - ۱۸۵). بنابراین، ایالات متحده‌ی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی، دوباره به استراتژی «کانتینمنت» ژرژکنان بازگشت و اینبار در صدد مهار قدرت‌های نو ظهور اقتصادی و هسته‌ای در «هارتلند ایدئولوژیک» و ریملند اقتصادی و بیضی استراتژیک انرژی برآمده است. موقعیت ژئوپولیتیک ممتاز افغانستان که در چهار راه تمدنی جهان قرار گرفته و نقطه‌ی اتصال آسیا و اروپا می‌باشد، برای ایالات متحده‌ی آمریکا بسیار حیاتی است، تا بتواند در رقابت با کشورها و قدرت‌های اقتصادی نو ظهوری چون روسیه، چین و هند دست پر داشته باشد. افغانستان دست پر آمریکا در رقابت‌های ژئوپولیتیکی و اقتصادی این منطقه‌ی حساس و استراتژیک است و ممکن است حضور نظامی خود را کاهش دهد، اما حضور سیاسی خود را به گونه‌های هدفمندی افزایش خواهد داد.



## نتیجه

از روزگار مرگ نادر افشار به اینسو، افغانستان امروزی به عنوان کشوری حایل بین دولت‌های متخاصم انگلیس، ایران و روسیه، در محاق توجه ویژه قرار گرفت. با گذشت زمان و تغییرات نظم جهانی و جابجایی قدرت‌ها، بازهم به دلیل منطقه حایل روسیه و آب‌های گرم، مرکز توجه بود. طی چهل سال گذشته، همچنان کانون توجه جهانیان است. از این‌رو، مدیریت افغانستان به معنای مدیریت منطقه است. مسائلی چون مدیریت انرژی، مدیریت مواد مخدر بعنوان یکی از مهم‌ترین منابع تجاری، مدیریت قدرت‌های نوظهور، مدیریت تجارت، مدیریت بحران از جمله بحران جریانهای ایدئولوژیک و دیگر مسائل مهم بین‌المللی باعث شده است تا همه کشورهای مقتدر جهان و حتی کشورهای مهم اسلامی تلاش کنند در مدیریت افغانستان سهم داشته باشند. طبیعی است قدرتمندترین کشور، بیشترین سهم را در کنترل افغانستان داشته باشد ازین‌رو، کنار زدن طالبان و سپس بازگشت دادن آنان به افغانستان در قالب صلح با طالبان و اقدامات مشابه دیگر، همگی به کنترل و مدیریت مسائل کلیدی منطقه و جهان برمی‌گردد.

## کتابنامه

- آوتویت، ویلیام و باتامور، تام، (۱۳۹۲). «فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم»، ترجمه: حسن چاوشیان، تهران، نشر نی.
- احمدی نوحدانی، سیروس، اقدمی قره‌تپه، زهرا قاسم و تاتاری، مهسا، (۱۳۹۷). «تحلیل ژئوپلیتیکی منابع تنش سیاسی - امنیتی ایران، افغانستان و پاکستان»، فصلنامه‌ی دانش انتظامی خراسان جنوبی، سال ۷، شماره ۲، (پیاپی ۲۵).
- اسماعیل، محمود، (۱۳۹۱). «سلفی‌ها» مترجمان: حسن خاکرند و حجت‌الله جودکی، چاپ دوم، تهران، ناشر: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- اسماعیلی، بنفشه، (۱۳۹۷). «جنگ افیون و مبارزه ساختگی آمریکا با مواد مخدر در افغانستان»، منبع گزارش: گروه بین‌الملل خبرگزاری مهر ایران، هشتم فروردین.
- امیر احمدی، هوشنگ، (بی‌تا). «نظم نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش ایالات متحده آمریکا برای رهبری جهان»، مجله اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال ششم، شماره ۵۵ و ۵۶.
- برژینسکی، ژبگنیو، (۱۳۹۱). «بینش استراتژیک؛ آمریکا و بحران قدرت جهانی»، ترجمه: علی بهفروز، ناشر: صمدیه.
- پژوهش، سید نادر، «افغانستان ۶ منبع بزرگ نفت و گاز دارد»، ویرایش: عاصف حسینی، ۳ / ۶ / ۲۰۱۲ پژوهش میلادی، سایت دویچه وله دری آلمان (افغانستان)، لینک کوتاه: <https://p.dw.com/p/ObU۱۵>
- پیر محمد ملازهی، «عملیاتی کردن طرح ژنرال پترائوس آمریکایی»، ناشر: خبرگزاری جمهوری اسلامی به نقل از روزنامه قدس ایران ۲۴ آذر ۱۳۹۳.
- تقوایی‌نیا، احسان، (۱۳۹۲). «تبانی آمریکا با طالبان برای آینده‌ی افغانستان»، ناشر: ایراس، موسسه‌ی مطالعات ایران و اورآسیا.
- جوادی ارجمند، محمد جعفر، کریمی، مانده و اخباری، محسن، (۱۳۹۴). «سیر تحول سیاست خارجی آمریکا نسبت به افغانستان بر اساس نظریات ژئوپلیتیک»، فصلنامه‌ی تخصصی علوم سیاسی، سال یازدهم، شماره‌ی سی و دوم.

- حافظ نیا، محمد رضا، (۱۳۷۵-۱۳۷۶). «تحلیل ژئوپلیتیکی بحران افغانستان»، مجله پاسدار اسلام، شماره ۱۸۳.
- حسینی نصرآبادی، نرجس سادات، (۱۳۹۹). «تروریسم به مثابه‌ی ابزار رقابت ژئوپلیتیک قدرت‌ها» مجله‌ی آمایش جغرافیایی فضا، فصلنامه‌ی علمی- پژوهشی دانشگاه گلستان، سال دهم، شماره مسلسل سی و پنجم.
- حسینی، دیاکو (۱۳۹۸). «ژئوپلیتیک، روسیه هارتلندی و دروغ‌های تاریخی»، مقاله‌ای در سایت «دیپلماسی ایرانی».
- حق پناه، جعفر و رحیمی، محمد، (۱۳۹۰). «ژئوپلیتیک افغانستان و تحولات منطقه‌ای غرب آسیا»، دانشگاه امام صادق علیه‌السلام.
- حکمت‌نیا، حسن، (۱۳۸۳). «افغانستان هارتلند آسیا»، پیک نور، سال دوم، شماره‌ی اول.
- خلیل‌زاد، زلمی، (۱۳۹۵). «فرستاده؛ از کابل تا کاخ سفید، سفر من به جهان آشفته»، ترجمه: هارون نجفی‌زاده، چاپ اول، کابل، انتشارات عازم.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال، (۱۳۸۸). «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت.
- دوی، ابوالحسن، (۱۳۸۸). «تفسیری سیاسی از اسلام» ترجمه: عبدالقادر دهقان، نشر احسان.
- الدیری، علی احمد، (۲۰۱۷). «اله التوحش؛ التکفیر و السیاسته الوهابیه»، مکتبه الفکر الجدید، مرکز اوال للدراسات و التوثیق.
- رفیعی، محمد طاهر، (۱۳۹۷). «افراطی‌گری اسلامی و علل گسترش آن در افغانستان و پاکستان»، پژوهش‌های منطقه‌ای، دوره ۶، شماره ۲۱.
- رمضانی بونش، فرزاد، (۱۳۹۷). «چرایی توجه بیشتر امنیتی و نظامی چین به شمال شرق افغانستان»، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، شماره مسلسل، ۳۳۰۰۷۰۴.
- رید، متیو و گرین برگ، سیبل، (۱۳۹۸). «گل‌های ارغوانی که همه را تهدید می‌کند»، ترجمه: خیر محمد مقدسی، نشریه‌ی آمریکایی «فارین افیرز» پنجم حمل.
- ساداتی نژاد، مهدی، (۱۳۹۵)، «نقش ایالات متحده آمریکا در شکل‌گیری جریان‌های افراطی در جهان اسلام (مطالعه‌ی موردی القاعده و داعش)»، فصلنامه‌ی اندیشه‌ی سیاسی در اسلام، شماره ۷.

- سام‌گیس، فرشته، (۱۳۹۹). «قمار آمریکا با تریاک افغانستان؛ نگاهی به چرایی اصرار طالبان برای آزادی ۴۰۰ زندانی خطرناک»، روزنامه‌ی اعتماد، اول شهریور.
- شفیعی، نوزدر و محمودی، زهرا (۱۳۹۱). «واکاوی دلایل اهمیت پاکستان در جنگ علیه تروریسم»، فصلنامه‌ی آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۸.
- شفیعی، نوزدر، (۱۳۹۶). «تیین عوامل موثر بر اتخاذ استراتژی دولت ترامپ نسبت به افغانستان»، پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره‌ی بیست و چهارم.
- صالح، امرالله، (۱۳۹۹). در «مراسم سالگرد مارشال فهیم»، کابل: گزارش صدای دری آمریکا، تاریخ ۲۲ حوت.
- صباغیان، علی (۱۳۸۶)، «مفهوم قدرت سیاسی چیست»، منبع: الکترونیک؛ همشهری آنلاین.
- عزتی، عزت‌الله، (۱۳۸۰). «ژئوپلیتیک در قرن ۲۱»، تهران، نشر: سمت.
- فارسی، جلال‌الدین، (۱۳۶۲). «استراتژی بین‌المللی»، تهران، ناشر: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- فرزین‌نیا، زیبا، (۱۳۸۲). «بازبینی روابط پاکستان و آمریکا پس از یازده سپتامبر، سیاست خارجی پاکستان، تغییر و تحول»، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- قدوسی‌زاده، حسن، (۱۳۸۷). «اصطلاحات سیاسی - فرهنگی»، دفتر نشر معارف.
- قربانی، زین‌العابدین، (۱۳۵۱). (۱۳۵۱). «نقش سینما در زندگی و تمدن جدید»، قم، انتشارات نسل جوان.
- کاظمی، آصف، (۱۳۹۳) «بازتاب‌های سیاسی گفتمان تکفیر»، مجموعه مقالات هفدهمین جشنواره‌ی بین‌المللی- پژوهشی شیخ طوسی با عنوان «جهان اسلام و پدیده‌ی تکفیر؛ زمینه‌ها، پیامدها و برون‌رفت‌ها»، پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی، قم.
- کلاتتری، جلال، (۱۳۸۸). «سیمنا بین‌المللی ایران و هند در دوره‌ی معاصر»، تهران، ماهنامه‌ی رویدادها و تحلیل‌ها، سال بیست و دوم، شماره‌ی ۲۴۰.
- گزارش آژانس باختر، (۱۳۹۸). «ذخایر حوزه‌ی نفتی افغان- تاجیک، سرشار از منابع طبیعی است»، ۲۷ سرطان ۱۳۹۱ خورشیدی، به نقل از «مرکز مطالعات جغرافیایی آمریکا» منبع در دسترس <https://bakhtarnews.com.af/dr>

- گزارش متن توافقنامه‌ی صلح ایالات متحده‌ی آمریکا با گروه طالبان، خبرگزاری خامه‌پرس فارسی، ۲۹ فبروری ۲۰۲۰ میلادی مطابق با ۱۰ حوت ۱۳۹۸ هجری خورشیدی، منبع در دسترس: <https://www.khaama.com/persian/archives/> (69871):
- گل افروز، محمد، (۱۳۹۶). «نقش ژئوپلیتیک انرژی بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه علمی - پژوهشی سیاست جهانی، دوره‌ی چهارم، شماره‌ی سوم.
- متقی، ابراهیم، (بی‌تا). در میزگرد سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، تدوین و تنظیم: رضا خراسانی. مژده، وحید، (۱۳۸۲). «افغانستان و پنج سال سلطه‌ی طالبان»، تهران، نشر نی.
- مسعود، مسعود، (۱۳۹۶). «افغانستان به لحاظ منابع زیر زمینی ثروتمندترین کشور جهان»، خبرگزاری «افغان ایرکا» ۱۴ ثور.
- مسعودنیا، حسین و نجفی، داود، (۱۳۹۰). «عوامل موثر در تکوین و رشد بنیادگرایی در پاکستان»، فصلنامه مطالعات شبه قاره، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال سوم، شماره‌ی هشتم.
- منصور، عبدالحفیظ، (۱۳۹۲). «موانع توسعه‌ی سیاسی در افغانستان»، کابل، انتشارات سعید.
- موسویان، سید مرتضی، (۱۳۹۰). «طراحی فضای سناریوی شبکه‌های اجتماعی در ارتباط با جنگ نرم»، مطالعات قدرت نرم، سازمان بسیج اساتید، سال اول، شماره‌ی اول.
- نجف زاده، مهدی (۱۳۸۷)، «بازخوانی رابطه قدرت در ایران: دولت ضعیف و جامعه قوی» رهیافت سیاسی و بین‌المللی، شماره ۱۳.
- نظرپور، مهدی (۱۳۷۹). «تاریخ روابط خارجی معاصر ایران»، ناشر: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران.
- واعظی، حسن، (۱۳۸۳). «تروریسم؛ ریشه‌یابی تروریسم و اهداف آمریکا از لشکر کشی به جهان اسلام»، تهران، سروش.
- وذر شفیعی، «چالش‌های درونی ناتو در افغانستان»، موسسه‌ی اندیشه سازان نور، سال اول، شماره ۱، سال ۱۳۸۷.

